

مدرسه تحلیلات
کتاب مناس

ماجراجویی های شترانه

با دانتال و دوستانش شجاع بودن را یاد بگیرید

دفترچه راهنما

ماجراجویی های شترانه

با دانیال و دوستانش شجاع بودن را یاد بگیرید



مدرسه تعطیلات کتاب مقدس (VBS)

از مجموعه ی

«بچه ها مهم هستند»

دفترچه راهنما

Website: childrenareimportant.com/camels

Creative Team Manager, Flor Boldo

Creative Editorial Team, Jennifer Sánchez, Areli Salinas, Ramón Martínez,
Marlon Hernández, Miguel y Vickie Kangas

Designer, Julio Sánchez

Contributing Designer Suzanna Kangas (Suki)

Facebook Page Spanish Admin, Ramón Martínez and Verónica Toj

Facebook Page English Admin, Marlon Hernández and Flor Boldo

Translation Team, alineviera, Anupama Wankhede, Anton Klymyk, Araz Mammadzadeh, Aroma Publications and Media, Arturo Jr Boron, Blessy Jacob, Carmela Dawn Flores, Chrisbresnahan, David Raju, Ephraim Njuguna Mirobi, Finny Jacob, Geenav, HamidReza Azimi (hamid.azimi1364 at gm#ail com), Heyaudrey, I-clever.com, iqbalman, Jacob Kuruvilla, kamilturk, Karunguru Mwangi, kiran, Maitrayi Mondal, Marco Chu, Marcos Rocha, Mathew Das, Mitesh Mandaliya, mrramlama, Mrs.Geethashree NavaneethaKrishnan, Nassim Bougtaia, nicbenk, Paul Mwangi, Paul Septan, Rana922, Rubina Rai, Safdar Khan, shahroshan15, Talento-Unido, ueritom, Verdia Juliansyah Cancerika, Yeoh Jung Chin, Zeina Mirella Barzaga Arencibia



به ماجراجویی های شترانه خوش آمدید!

به «ماجراجویی های شترانه» خوش آمدید، یک برنامه ای جذاب و سرگرم کننده ی دیگر از تیم VBS! فرزندان خود را همراه با شترها و امپراطوری ها به ماجراجویی های هیجان انگیزی ببرید، زیرا ما در این ماجراجویی ها یاد می گیریم که با شجاعت در میان این جهان پر از فساد، مانند آنچه اسرائیلی ها در دوره اسارت شان انجام دادند، از خداوند پیروی کنیم. در این برنامه، زندگی دانیال و دوستانش شدرک، میشک و عیدتغو را دنبال می کنیم. ملکه ایستر نیز به عنوان مهمان در درس 4 این برنامه حضور خواهد داشت.

در هر روز مدرسه ی VBS، بچه ها بیشتر مشتاق می شوند تا با شترهای بامزه (عروسک ها یا بازیگرها) در زندگی واقعی آشنا شوند. از موسیقی های ارجینال که به این برنامه مدرسه، شور و حال ویژه ای داده اند، لذت ببرید. به کودکان این کار سرگرم کننده را یاد بدهید که موضوع هر درس را به خاطر بسپارند و آن را در طول درس تکرار کنند. در بخش کاردستی، کاردستی های زیبایی ایجاد کنید و ما تمام تلاش مان را کرده ایم تا مواد اولیه ی این کاردستی ها از مواد اقتصادی (به صرفه) باشد به طوری که به راحتی بتوان آن را در هر جایی پیدا کرد. در بخش قصر، بچه ها می بایست پازل ها و معماهای سرگرم کننده ای را حل کنند. به دانش آموزان بزرگتر این فرصت داده می شود که در مورد مسائل زندگی مرتبط به موضوع درس فکر کنند و به هر دانش آموزی تکلیف کوچکی داده می شود تا موضوع درس را در واقعیت تجربه کند. بچه ها ملاقات با دانیال و ایستر و همچنین گوش دادن به داستان های کتاب مقدس را دوست خواهند داشت، سپس با انجام دادن فعالیت های سرگرم کننده در بخش نمایش در ایستگاه دانیال، علاقه مندتر نیز خواهند شد. البته هیچ مدرسه ی تعطیلاتی نباید بدون بازی تمام شود! پس برای دیدن ایده های مربوط به بازی ها و میان وعده های خوشمزه به ایستگاه باغ بازی ها و ضیافت سری بزنید. فراموش نکنید که با بررسی ایده های جدیدتر به زیبآرایی هر چه بیشتر مدرسه تعطیلات خود کمک کنید تا آن را هیجان انگیزتر و سرگرم کننده تر کنید!

از آنجایی که کلیسا در طی پنج درس ارائه می شود، به دنبال ارتباط بین عشق و شجاعت باشید و سعی کنید آن را به دانش آموزان یاد دهید.

1 یوحنا 4:18 « ترس در عشق معنا ندارد. عشق حقیقی ترس را از بین می برد، زیرا ترس با تنبیه همراه است. کسی که بترسد هنوز به عشق حقیقی نرسیده است.»

همانطور که ما به عنوان یک مسیحی در درک عظمت خداوند و عشق بی نظیر او به ما، بزرگ می شویم، در راه رسیدن به او رشد می کنیم و اعتماد به نفس داشتن را می آموزیم. عشق به خداوند و یا دیگران در ما رشد می کند، عشقی که به ما قدرت شجاعت بدهد مانند کاری که دانیال و دوستانش توانستند انجام دهند، مانند عیسی که به خاطر ما به صلیب کشیده شد، آن عشق حقیقی است.

مهمترین درس در این برنامه، درس شماره 2 است که حاوی پیامی جهت نجات و رستگاری است. بچه های بیشتری را به مدرسه تعطیلات دعوت کنید و به آن ها این فرصت را بدهید تا زندگی خودشان را وقف عیسی کنند. حتی اگر این تنها کاری باشد که می خواهید انجام دهید، مدرسه تعطیلات آن کار مهمی است که موفقیت را برایتان به ارمغان می آورد. جلسات با آدم هایی از بهشت را تصور کنید که در مدرسه تعطیلات شما حضور خواهند داشت! و تصور کنید که خداوند چقدر از شما به خاطر دعوت این بچه ها خشنود خواهد شد و او آموزش را بسیار دوست می دارد!

ما دعا می کنیم که تا زمانی که از دستورات سرورمان پیروی می کنید و تلاش می کنید تا از همه ملت ها شاگردهایی آموزش دهید که از دستورات خداوند پیروی می کنند، خداوند نیز به مدرسه تعطیلات شما برکت ببخشد. هدف ما در بخش کودکان این نیست که در زمان تعطیلات همانند پرستار بچه مراقب آن ها باشیم، بلکه هدف استفاده از هر فرصتی برای تعلیم آموزش های خداوند به کودکان است. تیم خود را جمع کنید تا به تعلیم های مدرسه تعطیلات ما عمل کنید، سپس خواهید دید که خداوند چگونه زندگی شما را دگرگون خواهد کرد.

شما اینجایید تا زندگی ها را تغییر دهید؛ ما اینجاییم تا به شما در این راه کمک کنیم.

از طرف کل تیم انجمن «کودکان مهم هستند».



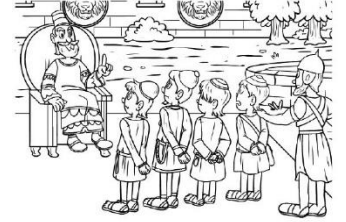
چکیده



1. شجاعت خداوند را در اولویت قرار می دهد.

دانیال ۱: خانه و مدرسه جدید

رومان 2:12 همشکل این جهان نشوید بلکه به وسیله تجدید افکار، وجود شما تغییر شکل باید تا بتوانید اراده خدا را تشخیص بدهید و آنچه را که مفید و پسندیده و کامل است، بشناسید».



2. شجاعت، توکل به خدا می آورد

دانیال ۳: آزمون آتش

مزامیر 2:47

مزمور ۲:۴۷

«زیرا خداوند متعال، یکتاست، تنها پادشاه اعظم در سراسر زمین اوست»

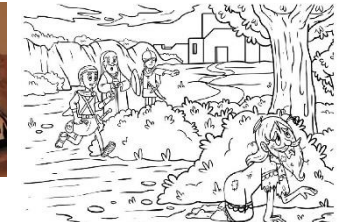


3. شجاعت، حقیقت می آورد

دانیال ۴: رویایی با اتفاقات بد

1 قرنتیان 6:13

«عشق از زشتی ها سرباز نمی زند، بلکه عشق از حقیقت شکوفا می شود.»



4. شجاعت، دیگران را اولویت قرار می دهد

استر 3:9 : سبب نجات مردم قوم

1 یوحنا 3:16 « این است معنای واقعی عشق. عیسی مسیح جان خود را به خاطر ما از دست داد و ما باید جان خود را فدای برادران و خواهرانمان کنیم.»



5. شجاعت باعث ثابت قدمی می شود.

دانیال 6: عبادت های روزمره و قفس شیر

عبرانیان 10:36 « شما باید ثابت قدم باشید تا وقتی خواست خداوند را انجام دادید، آنچه را که او وعده داده است، دریافت کنید.»



چگونه از این مطالب استفاده کنیم؟

مدیر

به عنوان مدیر VBS، وظیفه اصلی شما گرداندن مدرسه تعطیلات است. با وجود تمام برنامه ریزی ها، زمانبندی ها و انجام هماهنگی لازم بین داوطلبان، زمانی برای انجام فعالیت های متفرقه نخواهید داشت. از افراد داوطلب جهت استخدام استقبال کنید و بخش های مختلف مدرسه را به آن ها بسپارید تا عضوی از کلیسای شما باشند. اینکار باعث افزایش هیجان در برنامه شده و به اعضای کلیسا کمک می کند تا به بچه ها رسیدگی های لازم را انجام دهند.

استخدام

هر چقدر نیرو که می توانید از افرادی که به کلیسایان می آیند، استخدام کنید. از آن ها درخواست کمک عمومی نکنید بلکه به صورت شخصی با آن ها گفتگو کنید. شاید در کلیسا کسی باشد که از درس دادن و همه داشته باشد اما دوست داشته باشد برای بچه ها کاردستی درست کند.

در ادامه به برخی از شغل های موردنیاز در مدرسه اشاره می کنیم:

• MC ، "کارشناس ارشد مراسم" - می تواند مدیر VBS باشد

• 2 بازیگر / عروسک گردان برای نمایش «شتر» و یک گوینده (هر کسی می تواند گوینده باشد)

• رهبر موسیقی برای آموزش آهنگ های اکشن به کودکان

• معلم برای درس اصلی که همه بچه ها با هم در این کلاس حضور دارند - می تواند مدیر VBS نیز برای این منظور انتخاب شود

• معلم ایستگاه کلاس برای کتاب های دانش آموزان و بحث با دانش آموزان بزرگتر

• 2 بازیگر برای نقش های دانیال و استر برای بازی در نمایش ها در ایستگاه «دانیال»

• مدیر فعالیت نمایش ها در ایستگاه دانیال

• مدیر بخش کاردستی ها

• هماهنگ کننده تهیه میان وعده

• مدیر بخش بازی ها

هر چه تعداد نیروها بیشتر باشد، می توانید یک یا چند مددکار داشته باشید که با دانشجویان جوان تر کار کند و همچنین در ایستگاه موسیقی می توانند در تهیه تجهیزات سمعی و بصری کمک کنند و یا آموزش های لازم را انجام دهند.

آموزش

داوطلبان شما در صورتی که بخوبی تفهیم شده باشند که چه وظایفی به عهده دارند، از اینکه کاری برای مدرسه انجام دهند، بسیار خوشحال خواهند شد. یک روز را جهت آموزش اختصاص دهید و از طریق ویدئوهای موجود در کانال یوتیوب آموزش های لازم به داوطلبان را ارائه دهید. سعی کنید اطلاعات کاملتری از VBS در اختیارشان قرار دهید.

<https://www.youtube.com/c/Childrenareimportant>

دعوت و انجام امور ثبت نام

VBS یک فرصت عالی برای الهام بخشی به مردم است. تصور کنید با کسی ملاقات کنید که به شما بگوید به خاطر حضور در مدرسه ی شما، به عیسی ایمان آورده و از او پیروی می کند! VBS را فقط به بچه های کلیسا محدود نکنید. پرورش هایی ایجاد کنید و از کودکان بخواهید تا همکلاسی های خود را دعوت کنند و به هر بچه ی جدیدی که به VBS ملحق می شود، یک جایزه بدهید. اگر تعداد افرادی که در مدرسه ثبت نام کرده اند کم است، از والدین دعوت کنید تا بورس تحصیلی راه بیاندازید و از این طریق دوستان فرزندان خود را به دین مسیحیت دعوت کنید.

زودتر از زمان موعود شروع فعالیت مدرسه، کارهای ثبت نام را انجام دهید تا مشخص شود چند دانش آموز ثبت نام کرده اند تا در صورت نیاز بتوانید کمک های لازم را بگیرید.

زمانبندی

زمانبندی در تمام این 5 روز یکسان است. شما آزادیید تا هر طور که می خواهید زمانبندی را تنظیم کنید.

هر روز را با حضور تمامی دانش آموزان شروع کنید

- شروع (دسته جمعی)
- دعا
- آواز (اختیاری)
- معرفی تشویق ها / توجهات
- نمایش شتر
- آواز
- درس

پیشنهاد می کنیم بین نمایش شتر و درس اصلی چند ترانه اجرا کنید تا به کودکان فرصت تحرک و جابجایی دهید.

سپس دانش آموزان را برای ایستگاه چرخش به چند گروه تقسیم کنید.

- چرخش (گروه های سنی)
- کلاس درس در قصر (کتاب های دانش آموزان)
- نمایش با دانیال
- نمایش - دانیال ، استر
- فعالیت
- کاردستی در امپراطوری

سپس همه دانش آموزان می توانند در فعالیت های اعلام شده، حضور به عمل آورند.

همه با هم، گروه های سنین بالاتر:

درست کردن اسنک

آواز خواندن (اختیاری)

بازی

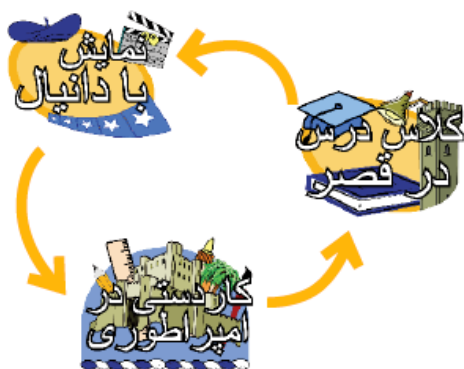
روز را با یک بررسی اجمالی از درس امروز و خواندن دعا به پایان برسانید.

زمانبندی

شروع
(دسته جمعی)

- دعا
- آواز (اختیاری)
- معرفی تشویق ها / توجهات
- نمایش شتر
- آواز
- درس

چرخش
(گروه های سنی)



همه با هم، گروه های سنین بالاتر:

- درست کردن اسنک
- آواز خواندن (اختیاری)
- بازی



این VBS دارای 2 نمایش در هر روز است! اولی یک نمایش عروسکی با دو عروسک شتر است که با حضور همه بچه ها در اول روز انجام می شود. دومی مصاحبه با بازیگر نقش دانیال در ایستگاه بعدی است. جهت مطالعه بیشتر در مورد نمایش دانیال به بخش اطلاعات ایستگاه چرخش مراجعه کنید.

بچه های شما بدون شک عاشق این خواهند شد که این دو شتر را که با هم دوست نیز هستند، را بیشتر بشناسند! این نمایش های اورجینال به این هدف طراحی شده اند که مفهوم اصلی درس را به نمایش بگذارند. شما در هر نمایش به دو عروسک گردان شتر و یک گوینده در پشت صحنه نیاز دارید.

- کاملوت : پسر بچه شتری است که دوست دارد اذیت کند، بوی بدی می دهد و همیشه گرسنه است.
- کاملیا: دختر بچه شتری است که گاهی سست است اما خدا، چیزهای دخترونه و رقصیدن را دوست دارد
- گوینده

می توانید اسم شخصیت ها را به هر اسمی که دوست دارید تغییر دهید، بخش های خنده دار به نمایش اضافه کنید و یا نمایش را با توجه به نیاز خودتان تغییر دهید. اما لطفا توجه کنید که بچه ها بسته به سن شان (حدود 1 دقیقه به ازای افزایش سن) حدود 8 دقیقه باید در روز به تماشای نمایش بشینند.

نمایش را بعد از این زمان تقریبی متوقف کنید و بچه ها منتظر ادامه نمایش در روزهای آتی خواهند ماند. پس داشتن سرگرمی و شادی را فراموش نکنید!

با استفاده از الگوهای نمونه ای که به صورت رایگان در وبسایت برای این VBS گذاشته ایم، عروسک های خود را بسازید. همچنین می توانید ویدئوی

نحوه ی دوختن این عروسک ها را در اینجا تماشا کنید: <https://youtu.be/G7NWA7VUZAI>

جلب توجه کنندگان / تشویقیه

ما تلاش کرده ایم تا هر روز فعالیتی را ایجاد کنیم تا توجه همه را به خود جلب کند. زمانی که اسم این درس را به زبان می آورید، به عنوان مثال، «شجاعت، خدا را در اولویت قرار می دهد»، از بچه ها بخواهید که در طول فعالیت های روز آن را تکرار کنند. نحوه جلب توجه را در آغاز روز به دانش آموزان بیاموزید و از آن ها بخواهید که آن را در طول روز تکرار کنند. اگر موضوع برایتان واضح نیست می توانید ویدئوهای ما را در یوتیوب تماشا کنید تا بیشتر به نحوه انجام این کار آشنا شوید.



«ایستگاه چرخش» روشی برای سازماندهی VBS شماست به همین خاطر نیاز به داشتن مداد، چسب و غیره به تعداد همه دانش آموزان ندارید. بچه ها را به 3 یا بیشتر گروه تقسیم بندی کنید و از آنها بخواهید فعالیت های چرخشی انجام دهند. به عنوان مثال، اگر کلاس Medium روی کتاب دانش آموزان کار می کند و کلاس Easy در حال کار کردن برای ایستگاه «نمایش با دانیال» هستند، از بچه های کلاس Advanced and Difficult (پیشرفته و سخت) بخواهید تا کاردستی ها را آن ها درست کنند. هر ایستگاه تقریباً 20 دقیقه به طول می انجامد. مدیر و یا کسی که سرپرست ایستگاه است ساعت را نگاه می کند و بعد از گذشت 20 دقیقه اعلام می کند تا گروه ها بچرخند.

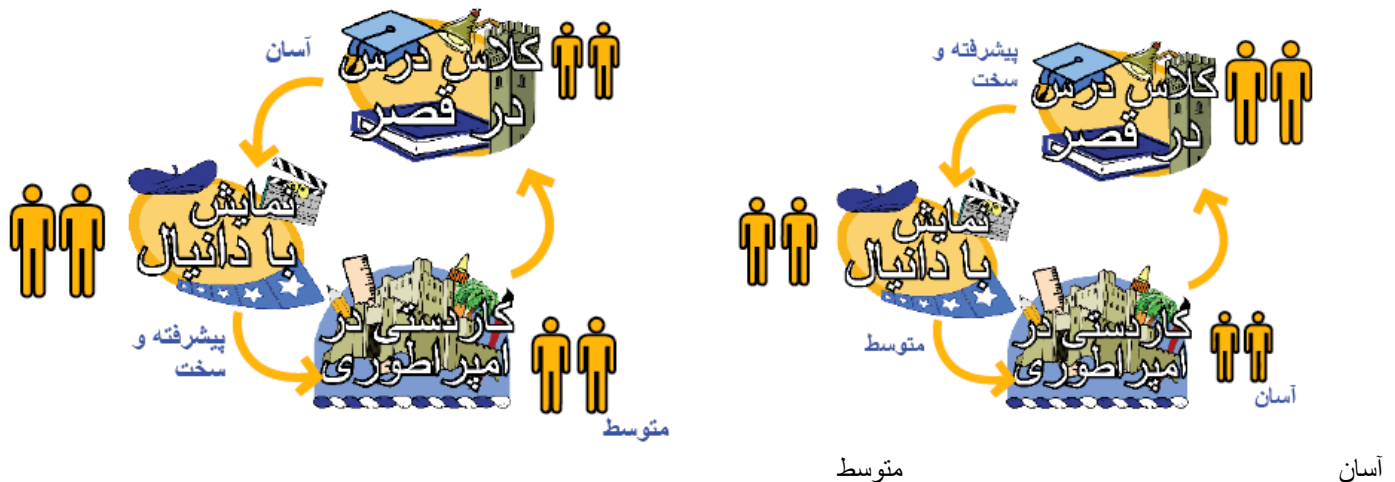
اگر فضای کافی داشتید، همان فعالیت را در مکان فعلی انجام دهید و اجازه دهید دانش آموزان هر 20 دقیقه بچرخند. اینکار به دانش آموزان این اجازه را می دهد تا دقایقی وایستاند و سپس حرکت کنند. اگر فضای کافی ندارید، نیاز نیست دانش آموزان جابجا شوند اما فعالیت هر گروه را تغییر دهید. اما از آن ها بخواهید که از جای خود بلند شوند، حرکات کششی انجام دهند تا فعالیتی نیز داشته باشند.

به عنوان مثال:

20 ثانیه اول

20 دقیقه اول

پیشرفته و سخت



اگر فضای کافی دارید، برای تقسیم 4 گروه سنی مختلف، بازی ها را نیز به عنوان ایستگاه چرخشی اضافه کنید. هر ازگاهی برنامه خوردن میان وعده را نیز در برنامه های خود بگنجانید.

هنگامی که درباره برنامه و مکان ایستگاه های مختلف تصمیمات لازم را گرفتید، سعی کنید آن برنامه را در همه روزها حفظ کنید. بچه ها خیلی سریع یاد می گیرند و می دانند که قدم بعدی شان چیست، حتی خیلی زودتر از معلم ها یاد می گیرند. 😊

در ایستگاه قصر، از میز و نیمکت های مناسب استفاده کنید.

کلاس در قصر

پازل ها

در این ایستگاه، دانش آموزان از طریق پازل های موجود در کتاب دانش آموزان، حسابی سرگرم خواهند شد. کتاب های ما برای این سنین طراحی شده اند:

آسان - 4 تا 6 سال

متوسط - 7 تا 9 سال

دشوار - 9 تا 12 سال

پیشرفته - بالای 13 سال



تکالیف

در VBS ماجراجویی شترانه، هر درس یک تکلیف مشخص دارد تا بچه ها، درس آن روز را تمرین کنند. از بچه سوال کنید که آیا تکلیف دیروز را انجام داده اند یا خیر، سپس برای تکلیف جدید، راه حل های موجود را به آن ها نشان دهید. جیمز 1:22 « فقط به کلمه ها گوش نکنید، و خودتان را گول نزنید. کاری که باید را انجام دهید.»

سوالات بحث و گفتگو

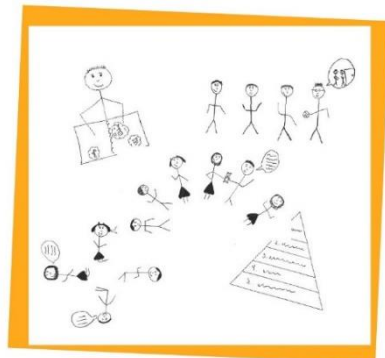
کودکان هر چه بزرگتر می شوند، با پیچیدگی های زندگی بیشتر آشنا می شوند و شاید تمایل پیدا کنند تا درس هایی که از کتاب مقدس یاد گرفته اند را در زندگی واقعی شان پیاده کنند. در این درس، ما برای بچه های بزرگتر بخش پرسش و پاسخ در نظر گرفته ایم که به آن ها کمک کنیم از طریق پاسخ دادن به این سوالات، آن چه در درس یاد می گیرند را در مسائل واقعی تجربه کنند. پاسخ به سوالات را سریع در اختیار دانش آموزان قرار ندهید و بگذارید بچه ها فکر کنند، تا چیزی که یاد گرفته اند را به خاطر بسپارند. اگر امکانش بود، پاسخ سوالات را به هیچ عنوان ندهید اما به بحث ها جهت بدهید تا خود بچه ها به نتیجه گیری های درستی برسند. آن ها را تشویق کنید که به کاربرد موضوع درس در زندگی واقعی فکر کنند نه فقط حقایق تاریخی کتاب مقدس. جوی از اعتماد در کلاستان ایجاد کنید تا دانش آموزان برای گفتن ایده ها و افکارشان احساس امنیت کنند و بدون ترس و واهمه حرف بزنند. دانش آموزان اگر شخصاً و صادقانه به سوالات پاسخ دهند، رشد و بلوغ بیشتری خواهند داشت.

نمایش با دانیال



نمایش با دانیال، در این ایستگاه 2 فعالیت داریم که تقریباً اندازه مابقی ایستگاه ها زمان می برد. اول یک نمایش با دانیال را خواهیم داشت و سپس یک فعالیت برای کمک به تقویت درس بچه ها انجام می شود. بچه ها از ملاقات با دانیال و استر از کتاب مقدس لذت خواهند برد. از روش های جذاب برای لباس پوشیدن بازیگران داوطلب برای ایفای نقش ها استقبال کنید. دانیال یک مقام بلندپایه است که امپراطوریهایی بابل، مادها و فارس را تحت پوشش خود قرار داده است. ملکه زیبایی امپراتوری پارس است. ما چند روایت برای این نمایش نامه ارائه داده

ایم که در صورت تمایل می توانید از آن ها استفاده کنید یا می توانید اجرای نمایش را با مصاحبه با معلم تان تغییر دهید. اگر افراد کافی دارید، می توانید از شخصیت های شادراخ، مشاخ، و عابدنگو یا پادشاه نبوکدنصر برای دیدار دعوت کنید.



بعد از گذاردن بخش نمایشی، این فعالیت را با بچه ها انجام دهید. اینکار، ابزاری سرگرم کننده است که کمک می کند تا بچه ها چیزی که یاد گرفته اند را به خوبی تمرین کنند. هر فعالیت با درس مربوط به خودش می آید. نکته مهم بخش فعالیت این است که لزوماً این فعالیت ها فقط برای سرگرمی طراحی نشده اند، بلکه این امکان را به دانش آموزان می دهد تا فکر کنند و در برابر موقعیت های مختلفی که قرار می گیرند، بازتابی درستی از خود نشان دهند.



کاردستی ها در امپراطوری
در ایستگاه کاردستی ها در امپراطوری، کلی سرگرمی خواهید داشت، زمانی جهت انجام تمرینات خلاقانه با کاردستی. هر کاردستی مخصوص کم سن تر ها و بزرگترها طراحی شده است. همه بچه ها از سر هم کردن آن ها لذت خواهند برد.

بازی های باغچه ای
مدرسه تعطیلات بدون انجام بازی، کامل نخواهد شد! در این ایستگاه، بازی های جالب و کلی انرژی دریافت خواهید کرد. بچه ها از بازی کردن لذت می برند و همیشه آماده بازی هستند. بازی ها نیاز به مواد اولیه ساده و اقتصادی دارند که به راحتی قابل تهیه کردن هستند. در این مدرسه از تجربیات جدیدتان لذت ببرید!



ضیافت سلطنتی
در این ایستگاه، می توانید میان وعده هایی سالم، خوشمزه و اسنک هایی وسوسه انگیز درست کنید. حتی این انتخاب را نیز دارید که دستور غذاها را به هر چیزی که مطمئن هستید که مواد اولیه آن اقتصادی و به راحتی قابل دسترس است، تغییر دهید. بچه ها نه تنها از خوردن لذت خواهند برد بلکه به آن ها فرصت آشپزی داده می شود که در راستای تقویت درسشان نیز کمک می کند.



ایده‌های بیشتر



دیوار آجری
دیوارهای آجری جهت تزئین و
شبیه‌سازی دیوارهای کاخ



ناهار در کاخ

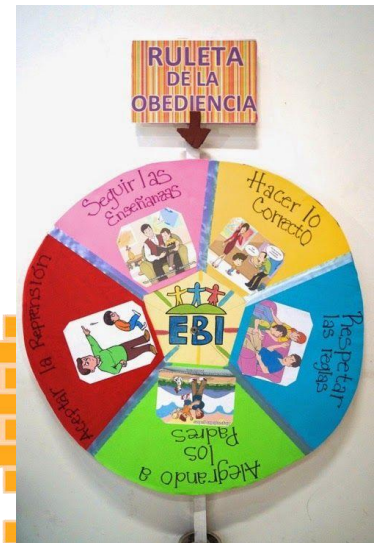
می‌توانید بر سر بچه‌ها تاج
بگذارید، میزی را با یک
رومیزی زیبا بپارابید و از بچه‌ها
دعوت کنید تا میان وعده خوشمزه
خود را دور میز با فرض اینکه
دارند ناهار سلطنتی می‌خورند،
نوش جان کنند.



چرخ فعالیت
یک گردونه درست کنید و
فعالیت‌هایی که بچه‌ها باید
تمرین کنند را روی آن
بنویسید، این گردونه می‌تواند
به عنوان یک وسیله دکوری
کاربردی مورد استفاده قرار
بگیرد.

شتر مقوایی

برای تزئین نیمکت‌ها و
میزهای کار می‌توانید چندتا
شتر مقوایی درست کنید.



کوره

با کاغذ رنگی و جعبه مقوایی
کوره‌ای درست کنید تا به
عنوان بخشی از دکوراسیون
اتاق استفاده کنید. در عین حال
بچه‌ها می‌توانند با آن سرگرم
هم بشوند.



قاب عکس

محل را برای عکس گرفتن آماده کنید تا کودکان بتوانند
از خود سلفی بگیرند.





شیرهای دانیال

یک جعبه مقوایی را با گذاشتن کاغذهای خاکستری یا قهوه ای در دیواره ها تزئین کنید تا شبیه به دیوار به نظر برسند. در ته جعبه یک عکس از چند تا شیر و یک مرد که همان دانیال است، قرار دهید. این جعبه بخشی از دکوراسیون کلاس شما خواهد بود و می توانید از آن در برخی از فعالیت های خود استفاده کنید.



تخت پادشاه

یک صندلی را انتخاب کنید و آن را با تزئین شبیه تخت پادشاه کنید.



باغ های کاغذی

باغ های معلق بابل می توانند الهام بخش تزئینات و فضای کلاس باشند. بچه ها این حس را خواهند داشت که در بابل زندگی می کنند.



تزئینات میخی

با دانش آموزان چند تا کار دستی با تداعی خط میخی بر روی آن ها بسازید و آن ها را به عنوان تزئینات اصلی در سرتاسر اتاق قرار دهید.

آتش کاغذی

فرش ها یا پتوهای رنگی رنگی را به صورت دایره ای روی زمین قرار دهید. چندتا بالشت بر روی آن ها قرار دهید و یک آتش کاغذی نیز درست کنید و در وسط این دایره قرار دهید. از این فضا برای کپ زدن در مورد زندگی قهرمانان VBS استفاده کنید.



شجاعت، خداوند را در اولویت قرار می دهد. 1.

دانیال 1: خانه و مدرسه جدید

جلب توجه کردن / تشویق شماره 1

«شجاعت، خداوند را در اولویت قرار می دهد»

1. «شجاعت» = بازوها را با مشت گره کرده بلند کنید.
2. «خداوند را در» = دوبار دست بزنید
3. «اولیت قرار می دهد» = به آسمان اشاره کنید.

آیه خاطره انگیز 1

رومیان 2:12 همشکل این جهان نشوید بلکه به وسیله تجدید افکار، وجود شما تغییر شکل یابد تا بتوانید اراده خدا را تشخیص بدهید و آنچه را که مفید و پسندیده و کامل است، بشناسید».

نمایش 1: مسابقه شتر

کاملیا وارد صحنه می شود: وای، به آن شترها نگاه کن! خوشحالم که قرار است این مسابقه بزرگ را تماشا کنم. اوه، اون بو چیه؟ کاملوت وارد صحنه می شود: ببخشید من امروز یادم رفت که خوشبو کننده بزنم. من می توانم بسیار قدرتمند در مسابقه حاضر شوم، خانم، می توانم نامتان را بدانم؟ کاملیا: من کاملیا هستم. و شما آقا؟ کاملوت: کاملوت، آماده مسابقه است! من کل سال را تمرین کرده ام: دویده ام و دویده ام و دویده ام و دویده ام (نفس نفس زدن!)، خوردم زمین و دوباره دویده ام و گاهی اوقات آب نوشیدم و در مورد گیف های دویدن توی گوگل سرچ کردم و رویای دویدن را فقط در سر گذاردم. کاملیا: اوه، چقدر تلاش کردی! اون کیه پشتت؟ کاملوت: دوست روباتم و من شماره 7 هستیم، دیدیش؟ چیزی که هیچ وقت نفهمیدم اینه که اون چرا برای من مثل استادم هست. آهای، شنیدم که چند تا شتر بزرگ اون سمت ها دارند در باره یک قرص صحبت می کنند که می تونه هر شتری رو قدرتمندتر و سریع تر کند. فکر کنم اسمش سیردوید، بلفوئید؟ زفالاپوید بود؟؟ (کاملوت کلمه استروئید را اشتباه تلفظ می کند). یک ذره تقلب به کسی صدمه وارد نمی کنه، موافقی؟ من که گرفتار نمی شوم، من خیلی سریع هستم، ها ها !!! کاملیا: اما اینکار نامردی در حق دیگرانه. فقط سعی کن بهترین خودت باشی و در حق دیگران هم بی انصافی نکنی. علاوه بر آن، چه برنده بشی چه نشی، خدا با توست. همین بزرگترین بُرد دنیا نیست؟ کاملوت: (آهی کشید) حق با تونه. خب، من باید به خط شروع مسابقه برم! (موقع رفتن، سکندری می خورد و می افتد) من خوبم! کاملیا: خب مسابقه داره شروع می شه، امیدوارم همه چی خوب پیش بره! شماره 3 پیشتاز همه است، بعد به دنبال آن شماره 1 و بعدش شماره 27 داره بهشون نزدیک می شه! شماره 3 تلاش می کند تا جایگاهش را حفظ کنه. فقط 100 متر مونده.. شماره 27، شماره 1 را پشت سر می گذاره... ووووو این شماره 3 هست که برنده می شه! و به دنبال اون شماره 27 و شماره 1 به خط پایان می رسند! کاملوت در حال نفس نفس زدن است. کاملیا: همه تون خیلی سریع در پیست دویدید! دیدن شما خیلی جذاب بود. از نظر خودت چطور بود؟ کاملوت: حتی نزدیک برنده شدن هم نبودم! چهارم شدم. گوینده مسابقه: صبر کنید! با توجه به گزارش می که به دست من رسیده، متوجه شدیم که متاسفانه شترهای شماره 3، 27 و 1 از دوپینگ استفاده کرده بودند و به همین دلیل رد صلاحیت می شوند! و باید اعلام کنیم که شتر شماره 4 برنده مسابقه است! کاملیا: کاملوت، تو برنده شدی!!

کاملوت: واو!! خدایا شکرت! ممنون ازت که بهم کمک کردی، کاملیا. تقریباً داشتم به خاطر این مسابقه صداقتم رو از دست می دادم، اما حالا احساس خوبی دارم که این مسابقه رو به شیوه ای انجام دادم که خدا از من راضی باشه. اوه! چقدر تشنه ام! (بینی خود را به پشت صحنه می برد و کمی آب می نوشد). آخیش! آنقدر آب برای کل هفته ام کافی است. حالا خیلی گشنه ام.

درس اصلی 1

به این VBS خوش آمدید! ما قرار در این مدرسه یاد بگیریم که چطوری به خاطر خدا شجاع باشیم! در خیلی سال پیش، قوم بنی اسرائیل توسط پادشاه نبوکدنصر به اسارت گرفته شدند و بابل برده شدند. چقدر بد! بندگان خدا در یک کشور خارجی و در میان آدم هایی که خدا را نمی شناختند، مجبور شدند زندگی کنند. مشابه به این داستان، ما هم در جهانی زندگی می کنیم که مردم خدا را نمی شناسند و یا تلاشی برای دنبال کردنش انجام نمی دهند. اما خدا با قوم بنی اسرائیل بود و کارهای جالبی برایشان انجام داد؛ به همین ترتیب، خدا با ما هم هست و در این دنیای فاسد در کنار ما حضور دارد. همه بگویند، « شجاعت خداوند را در اولویت قرار می دهد»

آیا تا بحال در مدرسه به شما لقبی را انتصاب داده اند؟ تا حال برایتان پیش آمده که چیزهای ضد خدا بهتان آموزش بدهند؟ تا حال کسی از شما خواسته که کاری که می دانید نادرست است، را انجام دهید؟ همه ی این اتفاق ها توی بابل اتفاق افتاده است. پادشاه نبوکدنصر بهترین جوانان اسرائیل را از اسرائیل گرفت و آن ها را در دانشگاه بابل ثبت نام کرد تا یاد بگیرند چگونه باید به پادشاه خدمت کنند. از جمله ای جوانان، دانیال قصه ی ما، حنایا، میکائیل و آزاریا بودند. همه بگویند: « شجاعت خداوند را در اولویت قرار می دهد.»

پادشاه نام آن ها را عوض کرد، به آن ها چیزهای جز قوانین خدا آموخت، و به آن ها غذاهای مختلفی خورداند. این مردان جوان اجازه دادند نام هایشان را عوض کنند و با آرامش به دستوران آن ها گوش می دادند، اما در مورد غذا خوردن ایستادند و امتناع کردند چون برخلاف دستورات خداوند بود. در دنیای امروز ما نیز چنین است، همه تلاش می کنند تا مارو مجبور کنند دروغ بگوئیم، تقلب کنیم، دزدی کنیم، نسبت به دیگران بدخواه باشیم و در کل ما را به سمت پرستش غیرخدا سوق دهند. خداوند ما را از تمام این کارها نهی کرده است و ما باید به فرمان او گوش دهیم و علیرغم فشار جهان، باید از فرمان خداوند اطاعت کنیم. همه بگویند: « شجاعت خداوند را در اولویت قرار می دهد.»

دانیال بسیار خردمندانه عمل کرد. او از مردی که مسئول آن ها بود خواست که 10 روز غذا را آزمایش کند تا ببیند آیا سالم است یا خیر. شما نیز می توانید از خداوند درخواست خرد و هوش کنید تا بدانید چگونه باید در برابر هر آنچه جز فرمان خداست، مقاومت کنید. همه بگویند: « شجاعت خداوند را در اولویت قرار می دهد.»

بعد از تمام شدن دوره دانشگاه، مردان جوان به خدمت پادشاه درآمدند، در دولت و امور اداری مشغول به کار شدند. آن ها به قدری کارشان را درست انجام دادند که به مقامات بالا ارتقا یافتند تا جایی که می توانستند امور مردم را در دست بگیرند و اوضاع را بهتر سازند. مسیح می گوید کسانی که به خدا ایمان دارند، چراغ روشن این جهان هستند. خداوند، شما را در جایی قرار می دهد که بهترین جای ممکن برای نشان دادن نور الهی به جهان است، چه در سیاست باشید، چه در آموزش و یا حکومت داری. خداوند از شما شروع می کند حتی همین الان که در مدرسه، در خانه و یا در هر جایی که هستید، تا دنیا را جایی بهتر برای زندگی کند. مهم نیست چکاری انجام می دهید، خداوند را اولویت قرار دهید و از دستورات او پیروی کنید. همه بگویند: « شجاعت خداوند را در اولویت قرار می دهد.»

ایستگاه چرخش



کاردستی در امپراطوری 1

قلب



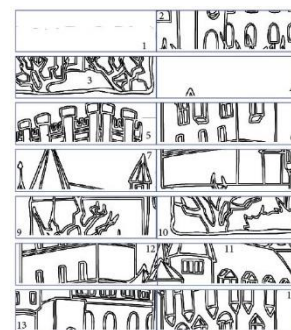
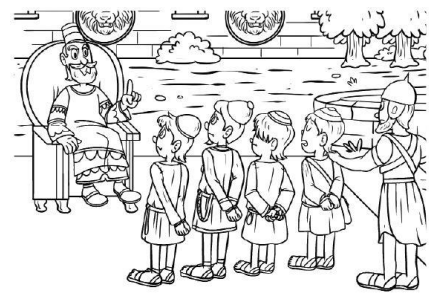
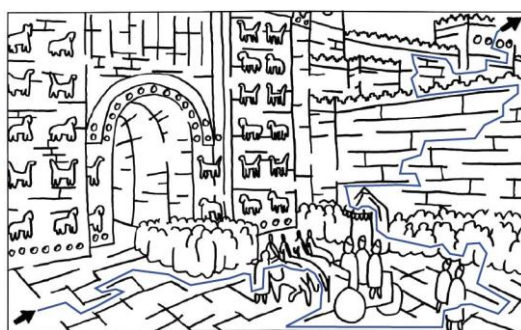
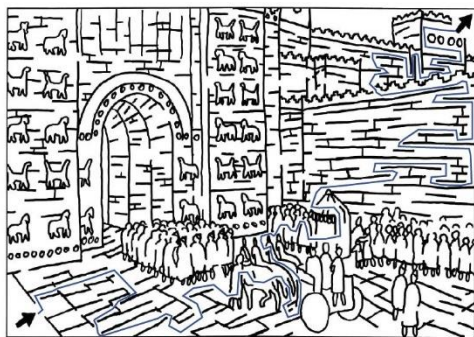
مواد اولیه

- * ربان تاب دار، 50 سانتی متر
- * کاغذ برای کشیدن قلب
- * متنی با نوشته ی آیه از کتاب مقدس
- * چسب
- * وسایل رنگ آمیزی

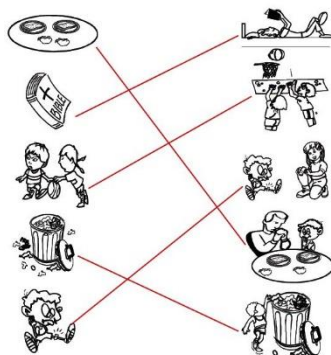
دستور العمل

- * کاغذ را شکل قلب ببرید. آن را با رنگ های دلخواه رنگ آمیزی کنید
- * هر دو سمت ربان را چسب بزنید و به پشت قسمت بالایی قلب بچسبانید. نوشته ی خود را وسط قلب بچسبانید.





5	1
14	4
6	7
12	11
8	13
9	2
10	3



پرسش و پاسخ 1

1. چرا بعضی کارهای اشتباه «خوب» است، چون همه آن کار را انجام میدهند؟
به عنوان مثال: آبنبات زدی، ریختن آشغال در بیرون، دروغ گفتن برای جلوگیری از تنبیه شدن، قول دادن چیزهایی که نمی توانیم بهشان عمل کنیم.
2. چرا پادشاه این پسران را انتخاب کرد؟ خداوند چه چیزی در آن ها می دید که با دیگران فرق داشت؟
آن ها باهوش ترین و بهترین افراد قوم بنی اسرائیل بودند. دانیال 4-3:1.
3. خداوند چه قابلیت هایی به من داده است؟
به عنوان مثال: سوره ی قال 23-22:5 میوه ی روح، استعدادها، توانایی ها، میراث.
4. "اولویت قرار دادن خدا" چگونه است؟
مثالها: اعتراف و استرداد، آشتی با دیگران، اطاعت از خدا به جای دوستان.
5. آدم های توی قصه چه کسانی بودند؟
جواب: پادشاه نبوکدنصر، دانیال، حناتیا، میکائیل و آزاریا (یا بلتسزار، شادراک، مشاخ و عابدنگو)

تکلیف 1

به چیزهایی فکر کنید که در انجام آن‌ها برایتان اطاعت از خدا، سخت است. از خدا درخواست پاری کنید، سپس در تمام روز از او اطاعت کنید.



نمایش با دانیال 1



معلم: چقدر هیجان انگیزی است که دانیال با وجود مشغله‌ی زیادی که به خاطرش شغلش به عنوان یکی از افسران عالی رتبه دارد، وقتش را آزاد کرده است تا با ما در مورد زندگی اش صحبت کند. همگی لطفاً به دانیال خوش آمد بگویید.

دانیال: سلام به همه. من دانیال هستم و خیلی خوشحالم که شماها را ملاقات می‌کنم. بسیار هیجان زده شدم وقتی که دستیارم بهم گفت که ما به یه قرار مصاحبه در یک کلاس درسی دارم که پر است از دانش آموزان کنجکاو. همه‌ی شماها پتانسل‌های بالقوه‌ی بسیاری دارید. هیچ کدامتان نمی‌توانید تصور کنید که خداوند چه چیزهایی برایتان ذخیره کرده است. من هم هیچ تصویری از آنچه خداوند برایم مقدر کرده بود، نداشتم. بگذارین برایتان تعریف کنم... وقتی جوان بودم، من و دوستانم در اسرائیل زندگی می‌کردیم. ما عبادت خدا را می‌کردیم، اما خیلی از اسرائیلی‌ها خدایان دروغین را عبادت می‌کردند که نه می‌توانستند بشنوند نه سخن بگویند و نه حتی کاری کنند. من از خانواده‌ی اشرافی بودم و در مورد پادشاه نبوکدنصر چیزهایی شنیده بودیم که در آن زمان در حال فتح سرزمین‌های شرق ما بود. رهبران جامعه دائماً می‌گفتند که «ما به هیچ عنوان تسخیر نخواهیم شد.» آن‌ها در حال گوش دادن به پیامبران دروغین بودند که ادعا می‌کردند شما هر کاری انجام دهید، چه از دستورات الهی سرپیچی کنید چه اطاعت کنید، از شما حمایت خواهد کرد. ارمیا و تعدادی دیگر همچنان اصرار داشتند که ما توسط پادشاه نبوکدنصر تسخیر خواهیم شد و به بردگی گرفته خواهیم شد. من هم تصورم این بود که ما یا خواهیم مرد یا به اسارت خواهیم رفت... خب تصور کنید چه سورپرایزی شدم وقتی که آن‌ها من و دوستانم را گرفتند و به دانشگاهی در بابل بردند! ما آنجا به مدت 3 سال درس خواندیم سپس به خدمت شاه درآمدیم. ما تصمیم گرفتیم تا در موقعیت شغلی که خداوند به ما اعطا کرده است تمام تلاش خود را بکنیم. گاهی اوقات بسیار سخت بود، مثلاً وقتی که آن‌ها نام‌های الهی ما را به نام‌هایی که بر روی خدایان دروغین خود می‌گذاشتند، تغییر دادند و مثلاً نام جدید من شده بود بلتسزار. اولش حتی نمی‌توانستم تلفظش کنم و یک سری آیین‌های عجیب و غریب در مدرسه آموزش می‌دادند. اما وقتی گفتند که باید غذایی را بخوریم که اصلاً پیش بینی آن را نکرده بودیم، تصمیم گرفتیم که از خط قرمزمان عبور کنیم. تصمیم گرفتیم تا خدا را در اولویت قرار دهیم و اهمیتی ندهیم که کجا هستیم و تحت هر شرایطی از دستورات خداوند اطاعت کنیم. مردی که مراقب ما بود می‌ترسید که غذای ما را عوض کند. من از او خواستم که تنها برای چند روز اینکار را انجام دهید، و جواب داد! به این ترتیب ما نسبت به سایر جوانان، سالم‌تر بودیم و خداوند به ما کمک کرد تا در مدرسه خوب ظاهر شویم. پس از فارغ‌التحصیلی یک مصاحبه شغلی با پادشاه داشتیم. همان احساسی را داشتم که وقتی قرار بود خانواده ام برای اولین بار با پادشاه اسرائیل ملاقات کنند، اما قوانین در بابل کمی متفاوت‌تر بود. بگذریم، پادشاه ما را به خدمت خودش درآورد و ما از آن موقع در امپراطوری او مشغول هستیم.

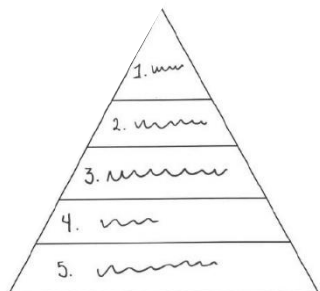
معلم: آیا گمان می‌کردید که روزی مقام عالی رتبه‌ی دربار بشوید؟

دانیال: نه، اصلاً تلاش نکنید که به آدم بزرگی تبدیل شوید تنها کافی است خدا را در اولویت قرار دهید و کارتان را به نحو احسن انجام دهید. مردم خودشان متوجه خواهند شد و خدا نیز پشت شماست.

معلم: دانیال عزیز، ممنون که دعوت ما رو پذیرفتی. می‌دانم که وقتت بسیار پر است و باید به برنامه‌هایت برسی. فردا می‌بینیم.

فعالیت 1

اولویت‌ها



به هر کدام از دانش آموزان کاغذی بدهید تا بر روی آن هرمی همانند شکل روبرو بکشند و بر روی این هرم، 5 تا از اولویت‌های زندگی خود را مشخص کنند. قبل از اینکه اولین اولویت را بنویسند، تشویقشان کنید تا خدا را اولویت قرار دهند. گفته‌ی کتاب مقدس در مورد خدا را برایشان مرور کنید (او نجات دهنده، راهنما، قدرت مطلق است و بسیار مهربان بوده و به ما همواره عشق می‌ورزد). سپس از دانش آموزان بخواهید که اولویت‌های خود را بنویسند و با یکدیگر به اشتراک بگذارند.





1 ضیافت سلطنتی تاج ساندویچی



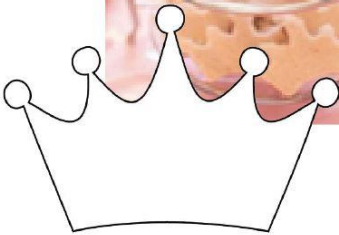
مواد اولیه:

- یک قرص نان
- کاغذ
- چاقو
- چاشنی های دلخواه (ژامبون، سزیجات و یا مربا)

دستور العمل:

1. از یک قالب کاغذی تاج مانند استفاده کنید.
2. با تکه های نان و مخلفاتی که دارید یک ساندویچ درست کنید
3. قالب تاجی را روی ساندویچ ها قرار دهید و آن را به صورت تاج های کوچک برش دهید.

آماده ای! اکنون می توانی از اولین ضیافت سلطنتی تان لذت ببری!



1 بازی های باغچه ای



روشنایی جهان بودن

کلاس را به دو تیم تقسیم بندی کنید. یک لامپی را زیر پارچه ای ضخیم روشن کنید و مراقب باشید که آتش سوزی راه نیاندازید. سپس چراق اصلی اتاق را خاموش کنید و از یکی از بچه های هر تیم بخواهید که دنبال نور بگردد. بازی را آنقدر تکرار کنید تا به همه بچه های تیم این شانس داده شود. توضیح دهید که عیسی مسیح به ما گفته بود که ما روشنایی جهان هستیم، پس نباید باعث خاموشی این روشنایی شویم و باید به اطاعت کردن از دستورات خداوند ادامه دهیم. ما باید بخاطر خداوند، شجاع باشیم!



شتر می گوید...

معلم یل بچه ها به ترتیب «شتر» می شوند. این شخص در یک عمل همه ی افراد را مدیریت می کند، به عنوان مثال، نحوه ی پریدن روی یک پا، یا صدای شتر در آوردن و غیره. وقتی قبل از انجام کاری می گوید « شتر می گوید...» در این حالت بچه ها هیچ کاری انجام ندهند، هر کسی که در حال تکرار کار قبلی باشد، می سوزد. به همه ی بچه ها شانس شرکت در این بازی را بدهید. برای افزایش هیجان به بازی، سرعت بازی را افزایش دهید.



2. شهامت از توکل به خدا می آید

دانیال 3: آزمون آتش

جلب توجه کنندگان / تشویقیه 2

«شهامت از توکل به خدا می آید»

1. «شهامت» = دستان خود را مشت کنید و یا دست در دست دوستان دستانتان را مشت کنید
2. «از توکل به» = دوباره دست در دست همه، دستانتان را مشت کنید ولی این بار پایینتر از قبل.
3. «خدا می آید» = به آسمان اشاره کنید

حفظ آیه 2

مزامیر 2:47

از خداوند، آن قادر متعال باید ترسید او پادشاه بزرگی است، بر سراسر جهان پادشاهی می کند.

نمایش 2: شتر در جنگ

کاملوت: « به عقب قدم برمیدارد و در راستای صحنه چهار قدم برمی دارد) آها! 2،3، 4 ، درسته 2، 3، 4...
کاملیا: داری چیکار می کنی؟
کاملوت: دارم قدم می زنم. تا حال قدم زدن ندیدی؟
کاملیا: به این روشی که تو انجام می دی، ندیدم.
کاملوت: خب، قرار است امروز یک نفر شتر در ارتش استخدام کنند. ظاهراً، اسب های دشمن از بوی ما ترسیده اند.
کاملیا: اوه، نه، تو خیلی بدبو هستی و احتمالاً انتخابت می کنند!
کاملوت: می دونم، اما واقعا دلم نمی خواد به جنگ برم. منظورم اینه که، دوست دارم به کشورم کمک کنم، اما دوست ندارم به هیچ کس آسیبی برسونم.
نمی دونم چیکار کنم! خب... یکم سخته.
کاملیا: می خواهی چه تصمیمی بگیری؟
کاملوت: توی فکر اینم که پرواز کنم، اما از ارتفاع می ترسم. اوه، یه جایی هست که می توانم اونجا پنهان شم و هیچ کی پیدام نکنه. (تا حدی زیر پرده ی صحنه ی نمایش پنهان می شود به گونه ای که فقط سرها و گوش هایش دیده می شود)
کاملیا: اوم.. من هنوز دارم می بینمت.
کاملوت: اوه! باید دید اشعه ایکس را داشته باشی اگه منو می تونی ببینی. میتونم خودم را به شکل... یک طاووس در بیارم! (یک پنکه دستی پشت کاملوت نگه دارید)
کاملیا: یک طاووس گنده، مودار و زشت.
کاملوت: آهای! این حرف ها رو در مورد طاووس نزن! خب، روشم کار نکرد. دیگه نمی دونم چطوری می تونم فرار کنم.
کاملیا: باید دعا کنی و از خدا بخواهی که بهت کمک کنه! حتی اگه ما راهی به ذهنمون نمی رسه، خدا می تونه به ما راهو نشون بده.
کاملوت: خدای عزیزم، لطفاً به من کمک کن و نجاتم بده! هر آنچه اتفاق بیافته، من به تو ایمان دارم. اوه، وقتش رسید. باید برم (از صحنه خارج می شود)
کاملیا: بله، خدا به او کمک می کند.
راوی: روزها می گذرند...
کاملوت وارد صحنه می شود: واو چه جنگ دیوانه کننده ای بود!
کاملیا: تو به جنگ رفتی؟؟ فکر کردم خدا تو رو از رفتن به جنگ محفوظ می کنه.
کاملوت: بله، من همین فکر و میکردم. اما خدا می دانست که من انقدر بدبو هستم که هیچ کس نمی تونه نزدیکم بیاد، بنابراین هیچ کس نتونست بهم آسیب برسونه!
کاملیا: (می خندد اما تلاش می کند سریع به حالت عادی برگردد) ببخشید، خنده دار نبود، اما برام جالب بود که این بوی بدت خورد!
کاملوت: از آنجایی که هیچ کس نمی تونست به ما نزدیک شه، نیاز نبود با کسی بجنگیم و اینطوری شد که تونستیم جون شترهای زخمی رو نجات بدیم. یکی غش کرده بود، یکی دیگه سُم پاش طوری آسیب دیده بود که مجبور شدیم بخیه بزنینم.
کاملیا: واو، چه بد. نمی تونم تصور کنم که به سُم بخیه بزنیند، این چیه به گردنت آویزونه؟
کاملوت: این مدال را بخاطر اینکه جون خیلی هارو نجات دادم، بهم دادند. بگذریم، خیلی خوشحالم که جنگ تموم شد. غذاها خیلی خوب بود، اما دلم برای غلات خونه تنگ شده. حتی حرف زدن در موردش هم باعث می شه گشتم بشه.

درس اصلی 2

به این VBS خوش آمدید، جایی که یاد می‌گیریم به خاطر خدا شجاع باشیم. آخرین بار یاد گرفتیم که بی قید و شرط از فرمان خدا اطاعت کنیم. امروز یاد خواهیم گرفت که ایستادگی در برابر خلاف خواسته های خداوند چه عواقبی را به دنبال دارد. پادشاه نبوکدنصر بت عظیمی از طلا ساخت و به افسرانش گفت که فقط این خدا را باید پرستید و به خدمت او در بیایید. اما خدای حقیقی گفته است که فقط باید بندگی او را کنیم. این شد که دوباره، دوستان ما، شادراچ، مساج و آبدنگو (پادشاه نام حقیقی آن ها را از حنایه، میکائیل و آزاریا به این نام ها عوض کرده بود) در برابر این خواسته ی پادشاه ایستادند و از فرمان او سرپیچی کردند. همه (دانش آموزان) بگویند، «شجاعت، ایمان بخدا را به همراه دارد»

پادشاه به آن ها آخرین شانس را داد و تهدیدشان کرد که اگر به پرستش بت نپردازند، آن ها را به داخل کوره ی آتشین پرتاب خواهد کرد. آن ها به پادشاه گفتند: « خدای ما قادر است ما را حتی در کوره نجات دهد. اما حتی اگر اینکارو هم نمی توانست انجام بده، باز هم به پرستش این بت نمی پردازیم.» خدای ما بزرگترین، قدرتمندترین نیروی جهان است، و همه ما تنها کافی است از او اطاعت کنیم. خداوند نیز به ما وعده داده است که در بهشت برین به ازای تمام کارهای نیکویی که در زمین کرده ایم، به ما پاداش خواهد داد. خداوند تنها کسی است که باید از او بترسیم، اما در عین حال با بندگانش مهربان است و به قدری تواناست که می تواند ما را در هر شرایطی نجات دهد، حتی از مرگ! شادراچ، مساج و آبدنگو به این باور رسیده بودند و به خدا ایمان داشتند و معتقد بودند خدا آن ها را نجات خواهد داد، چه بر روی زمین و چه در بهشت. همه (دانش آموزان) بگویند، «شجاعت، ایمان بخدا را به همراه دارد»

پادشاه نبوکدنصر بسیار عصبانی شد و دستور داد کوره ای درست کنند و آن را 7 برابر سوزان تر از کوره های معمول گرم کنند سپس شادراچ، مساج و آبدنگو را به درون کوره انداخت! ممکن است فکر کنیم خدا باید آن ها را قبل از اینکه به کوره پرتاب شوند، نجات می داد. گاهی اوقات ما فکر می کنیم که خدا باید ما را از تمام شرایط سخت نجات دهد، مثلا وقتی که در مدرسه مورد آزار و اذیت قرار می گیریم، در انجام مطالعات به مشکل می خوریم، یکی از والدینمان سرطانی می گیرد و یا مثلا مجبور می شویم به شهری دیگر مهاجرت کنیم. گاهی اوقات هم این اتفاق می افتد و او ما را از شرایط سخت نجات می دهد و همواره باید از او بخواهیم. در این داستان، خدا آن ها را از افتادن درون تنور نجات نداد، اما آن ها باز هم به خدا ایمان داشتند. بزارید ببینیم چه اتفاقی افتاد! همه (دانش آموزان) بگویند، «شجاعت، ایمان بخدا را به همراه دارد»

نبوکدنصر در کمال تعجب دید که آن ها به همراه مردی چهارمی که خداوند آن ها را «پسران خدا» می نامد، در حال قدم زدن در آتش هستند بدون اینکه آسیبی ببینند. خدا در درون کوره از آن ها محافظت کرد! خب، حتی وقتی که در شرایط سخت قرار می گیرید، خدا درست در وسط آن شرایط سخت کنار شماست. خدا به شما قول می دهد که هرگز ترکتان نخواهد کرد. حقیقت این است که، خدا در شرایط سخت بیشتر نزدیک ماست تا در شرایط خوب و خوشی و این کار را می تواند تا به قدرت الهی او در زندگی مان پی ببریم. ببینید که خدا چقدر مارو دوست داره! نبوکدنصر

شادراچ، مساج و آبدنگو بدون اینکه آسیبی دیده باشند، از آتش بیرون آمدند حتی بدون اینکه بوی دود گرفته باشند. با کمک خداوند، می توانید از سخت ترین شرایط بدون هیچ گونه دشواری، عصبانیتی، ترس و یا کینه ای بیرون بیایید اما وجودتان پر از عشق، شور، آرامش و بخشش خداوند خواهد شد. پادشاه نبوکدنصر فهمید که خدای آن ها، بالاترین خدایان است. روزی مسیح باز خواهد گشت و تمام دنیا در برابر او به زانو در خواهند آمد و اعتراف می کنند که او تنها پادشاه جهان است.

گناه ما، هر کار اشتباهی که انجام می دهیم ما را از خدا دور می کند. مسیح با به صلیب کشیدنش، بهای گناهان ما را داد و باز به زندگی باز خواهد گشت. هر کسی که به مسیح ایمان داشته باشد، برای همیشه رستگار خواهد شد، اما هر آنکس که نداشته باشد، رستگار نیز نخواهد شد. آیا دوست دارید همین حالا به مسیح ایمان بیاورید و از او بخواهید تا شما را از تمامی گناهان نجات بخشد و پادشاه زندگی تان شود؟ دست به دعا شوید: « سرورم، ای مسیح، می دانم که تو پادشاه تمام کائنات هستی. مسیح، لطفا من را بخاطر گناهانی که انجام داده ام، ببخش و پادشاه زندگی ام شو؟ من به تو ایمان دارم که تو من را رستگار خواهی کرد.»



ایستگاه چرخش



کاردستی در امپراطوری 2 کوره

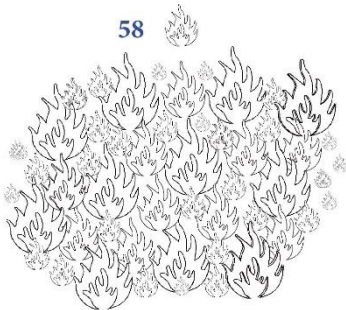


- مواد لازم
- *یک کاغذ برای کشیدن کوره
- *یک کاغذ برای کشیدن شعله های کوره
- مداد رنگی
- چسب

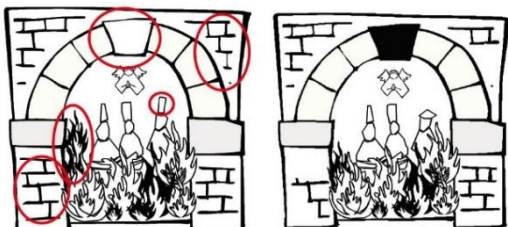
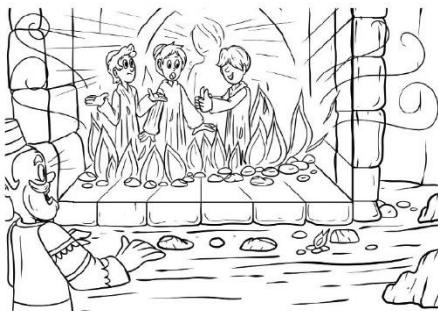
دستورالعمل

- کوره و شعله های آن را قیچی کنید. قسمت وسطی کوره را با شعله ها و آدم های درونش رنگ آمیزی کنید (یادتان نرود که آدم های داخل کوره هیچ آسیبی ندیدند).
- رنگ شعله های آتش را با رنگ های نارنجی، زرد و قرمز رنگامیزی کنید تا شبیه به آتش به نظر برسد.
- لبه های شعله های آتش را تا کنید و آن را به کناره های کوره بچسبانید تا شبیه به یک درب باز به نظر برسد.

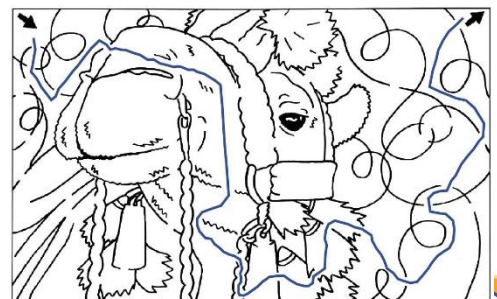
58



کلاس درس در قصر 2



ر	د	ی	ی	م	ی	ر	د	ن
ن	ا	ج	ن	م	ا	ر	ی	ی
م	ی	ر	ی	م	ا	ر	ی	ی
م	ی	ر	ی	م	ا	ر	ی	ی
م	ی	ر	ی	م	ا	ر	ی	ی
م	ی	ر	ی	م	ا	ر	ی	ی
م	ی	ر	ی	م	ا	ر	ی	ی
م	ی	ر	ی	م	ا	ر	ی	ی
م	ی	ر	ی	م	ا	ر	ی	ی
م	ی	ر	ی	م	ا	ر	ی	ی



تکالیف 2

هر لحظه ای که درباره خدا فکر کردید و یا احساس کردید را یادداشت کنید و فردا در مورد آن به معلم تان بگویید.

پرسش و پاسخ 2

1. مجازات عدم پرستش بت طلایی که پادشاه دستور ساختش را داد بود، چه بود مجازات این بود که به داخل کوره ای آتشین انداخته شوند.

2. اگر خدا مسیحیان را از بلا و مصیبت نجات نهد، این موضوع چه چیزی را ثابت می کند؟ چند پاسخ احتمالی: ممکن است خداوند می خواهد ایمان ما را امتحان کند. تا قدرتش را جایی برای نجات ما ذخیره کند. او در تمام مشکلات کنار ماست، تا شاهد ایمان ما باشد.

3. چه نوع مشکلاتی باعث می شود خداوند شما را ترک کند؟
حبر 13:5 «هرگز تو را رها نخواهم کرد. هرگز تو را پشت سر نخواهم گذاشت.»
گناهان ما را از خدا جدا می کند، اما از طریق عیسی مسیح با او آشتی می کنیم. برای اینکه حضور او را دائم احساس کنیم، مهم نیست که به چه مشکلاتی برخوردیم، مهم این است که عیسی مسیح را به عنوان ناجی خود بپذیریم.

4. چه کسی درون کوره آتشین بود؟
شادراچ، مساج، آبدنگو و نفر چهارم نیز خداوند بود. هیچ شیری در آنجا حضور نداشت.

5. چگونه می توانیم جز نجات یافتگان باشیم؟
می توانید دعا کنید: «سرورم مسیح، من می دانم که تو پادشاه کل هستی. مسیح، لطفا گناهان من را ببخش و پادشاه کل زندگی باش. من ایمان دارم که تو می توانی من را نجات دهی.»

نمایش با دانیال 2



معلم: دانیال عزیزم، مجددا خوش آمدی!

دانیال: ممنونم. من هم خوشحالم که دوباره در این کلاس حضور دارم، خیلی هیجان زده هستم که قراره در مورد خدا و اتفاقی که برای دوستانم شادراچ، مساج و آبدنگو افتاد، صحبت کنم. یادم میاد که اونروز آن ها در حالی که از هیجان می لرزیدند به خانه آمدند. پادشاه نبوکدنصر یک بت عظیمی ساخته بود و از تمام افسران خود خواسته بود که به پرستش آن بپردازند. اوه، اگر فقط مردم متوجه شوند که یک بت نمی تواند خدا باشد چونکه نه قادر است ببیند و نه قادر است صحبت کند، چقدر خوب می شد. اما در طول تاریخ مشخص شده است که مردم چیزهای بسیار بی ارزشی را به عنوان پروردگار خود انتخاب کرده اند. دوستان من از اینکار سرباز زده بودند. آن ها امیدوار بودند که دستگیر نشوند اما شخصی این موضوع را به گوش پادشاه رسانده بود. ما همیشه با مردم اطرافمان فرق داشتیم، و آن ها به خاطر همین موضوع مارو دوست نداشتند و سعی می کردند که به نحوی مارو اذیت کنند. پس اگر آدم های اطرافتان با کاری که می کنید، موافق نیستند، نگران نباشید. باید تصمیم بگیرید که چه کاری ارزشمندتر است، به خصوص وقتی در نوجوانی و جوانی قرار دارید. سعی کنید خیلی بادقت آدم های اطرافتان را انتخاب کنید. من همیشه خدارو بخاطر داشتن دوستان خویم شادراچ، مساج و آبدنگو شاکرم. ما همیشه همدیگر را برای اطاعت از خداوند، تشویق می کردیم و من همیشه تحت تاثیر شجاعت آن ها بودم. خب، مشخصه که دوستان من دستگیر شدند و مجازات آن ها این بود که بدرون کوره ای سوزان پرتاب شوند! وقتی که آن ها از پرستش بت سرباز زدند و زندگی خود را با تمام اتفاقاتی که قرار بود بیافتد، به خدای حقیقی سپردند، پادشاه بسیار عصبانی شد و دستور داده بود نمای کوره را بسیار سوزان تر از حد معمول کنند به طوری که این حرارت باعث شد مردی که دوستان من را به داخل کوره انداخت، بسوزاند و بکشد.

اما دوستان من زنده ماندند! من خیلی متحیر شدم وقتی داستان آن ها را شنیدم، چونکه گویا شبیه بهم به نظر می رسیدند، هیچ بوی دودی نمی دادند و هیچ آثاری از سوختگی روی پیراهن و لباس هایشان نبود. آن ها پادشاه را نیز تحت تاثیر قرار داده بودند. پادشاه به خدای حقیقی ایمان آورد. من فکر می کنم که نکته قابل توجه این داستان مرد چهارمی بود که با دوستانم در آتش بود. پادشاه می گفت او «پسر خدایان» بوده است، من مطمئن نیستم که آن مرد فرشته بوده یا هر چیز دیگری، اما مطمئنم که خداوند در کنار دوستانم حضور داشته است. خیلی دوست داشتم که من هم کنارشان در آن آتش بودم تا از



نزدیک حضور خدارو حس می کردم. روزی، خداوند را در بهشت ملاقات خواهم کرد. بگذریم، خیلی خوشحالم که دوستان بسیار شجاعی دارم که به خدا ایمان دارند. پادشاه و افراد زیادی تحت تاثیر این اتفاق به یگانگی خداوند ایمان آوردند.

معلم: آیا این درست است که آن ها باز هم حالشان خوش بود حتی اگر خداوند آن ها را در کوره نجات نمی داد؟
دانیال: بله، این بخشی از ایمانی است که دوستان من به خدا دارند. ما ایمان داریم که روزی در بهشت در کنار خداوند خواهیم بود. من خیلی دلم برایشون تنگ شده، اما مطمئنم که روزی به جمع آن ها در بهشت ملحق خواهم شد. اما خداوند مقدر کرده بود که آن ها را به این شیوه نجات دهد، و باید مورد ستایش همگان قرار گیرد.
معلم: از اینکه باز هم اینجا آمدی، خیلی از تو ممنونیم.

فعالیت 2

من باور دارم

گروه تشکیل یک دایره بدهند. یک نفر بازی را با گفتن « وقتی یک روز جدید آغاز می شود، به خدا ایمان می آورم ». نفر بعدی می گوید، « وقتی یک روز جدید آغاز می شود و وقتی پدرم می خندد، به خدا ایمان می آورم. » هر شخص گفته ی شخص قبلی را باید تکرار کند و یک جمله ی جدید به آن اضافه کند. هدف این است که تمام جملاتی که شکل می گیرد را باید بتوانید حفظ کنید.

اگر زمان کافی داشتید، برعکس این بازی را هم انجام دهید. « من به خدا ایمان می آورم وقتی که هنوز یک روز جدید را ندیده ام، یا وقتی که پدرم لبخند نمی زند. »

ضیافت سلطنتی 2

میوه ی آتشین

مواد موردنیاز:

- انگور
- میوه های زرد رنگ یا نارنجی رنگ به همراه سبزیجات (انبه، آناناس و یا هویج)
- پرازل (یا برخی از خوراکی هایی که می توانند شکل چوب را تداعی کنند)
- چاقو
- یک عدد ظرف

دستورالعمل:

1. میوه ی زردرنگ را به شکل شعله های آتش ببرید (تکه تکه کنید)
2. میوه ی برش داده شده را وسط بشقاب قرار دهید و اطراف آن را با انگور تزئین کنید که شبیه به سنگ به نظر بیاید
3. پرازل (چوب شور) ها یا غذاهای سرخ شده ی خودتان را کنار آتش قرار دهید که حکم هیزم را داشته باشد.

آماده ای! حالا می توانیم از آتش لذت ببریم بدون اینکه بسوزیم!

لطفا فراموش نکن... همانطور که خداوند در داخل کوره در کنار بنده اش بود، در شرایط سخت نیز کنار شماست.

بازی های باغچه ای 2



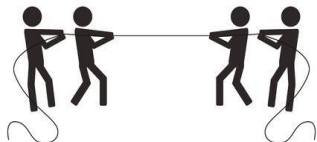


رقص شتر

موسیقی شادی را پخش کنید و از بچه ها بخواهید که مثل شتر برقصند. می توانید یک ویدئو از رقص شتر به آن ها نشان دهید تا ایده بگیرند. وقتی که موسیقی را متوقف می کنید، همه بچه ها باید در هر حالتی که هستند، ثابت بمانند. هر دانش آموزی که تکان بخورد از بازی اخراج می شود و باید در گوشه ای بنشیند. موسیقی را مجدداً پخش کنید و اینکار را آنقدر تکرار کنید تا فقط یک نفر باقی بماند و آن شخص برنده ی بازی است.

بازی طناب کشی

برای انجام این بازی نیاز به یک طناب ضخیم دارید به طوری که به دست بچه ها آسیب نرساند. با توجه به تعداد دانش آموزان، آن ها را به تیم های 4 یا 6 نفره تقسیم کنید. در هر زمان 2 تیم با هم به رقابت میپردازند و سعی می کنند طناب را به سمت خودشان بکشند تا وسط طناب از روی هدف تعیین شده بر روی زمین، بگذرد. تا زمانی که برنده مشخص شود، به بازی ادامه دهید.



3. شجاعت، حقیقت می آورد

دانیال ۴: رویایی با اتفاقات بد

جلب توجه کنندگان / تشویقیه 3

«شجاعت حقیقت را می گوید»

1. دستان خود را همچون مگافون به دهان خود نزدیک کنید
2. سر خود را به صورت دایره ای شکل تکان دهید و بگویید ، «اااااااااا اوهوه»
3. دستان خود را به شکل حرکات هیپ هاپ تکان دهید و بگویید « می تونی صدای ما رو بشنوی؟»

حفظ آیه 3

اول قرننیان“ 6:13 محبت از ناراستی خوشحال نمی شود ولی از راستی شادمان می گردد”.

نمایش 3: رقص شتر

کاملیا: کاملوت!! کمک ، کاملوووووت!!

کاملوت به سرعت وارد صحن می شود: چیه؟! چیه؟! عنکوبت اونجاست؟ یک هیولای غول پیکر از اعماق زمین بیرون آمده است؟! آتش کجاست؟ بیام روش آب بریزم! (آماده می شود که با دهانش تف کند)

کاملیا: نه، نه. صدات کردم که کفش های رقصم را پام کنی. (یک سری کفش های زنانه را بالا می آورد)

کاملوت: چرا من باید کفش های تورو بپوشم؟

کاملیا: نه، پای تو نه. پای من کنی! وقت اجرا نزدیکه.

کاملوت: اجرا؟! در مورد گذشته ی عجیبی که خواننده ی اپرا و یا یک اکروبات باز بودی چیزی بهم نگفته بودی؟

کاملیا: من در یک مسابقه ی رقص شتری شرکت کرده ام. البته، خیلی هیجان زده ام. کار سختش فرود کردن انگشتان بزرگم داخل این کفش هاست.

کاملوت: بزار کمکت کنم. (کمی کفش را بالا و پایین می کند، سپس از صحن خارج می شود) ااااا! * یک برخورد رخ می دهد*

کاملیا: دیدی؟ سخته! ولی من می تونم از پس آن بریام، چون من توی رقصیدن مهارت دارم. حتی نیاز به تمرین هم نداشتم چون فوق العاده با استعدادم.

اینکه به این جایگاهم رسیدم همش با توجه به تلاش و توانایی های خودم بوده.

کاملوت: توی اغراق کردن خوب نیستی!

کاملیا: اما این یک حقیقته!

کاملوت: حقیقت اینه که خدا به تو استعداد داده، و خالق تو این فرصت را به تو داده تا تمرین کنی و در رقابت ها شرکت کنی.

کاملیا: فقط نگاه کن. من به راحتی برنده ی این رقابت می شم.

کاملوت آهی می کشد.

راوی: بعد از پایان مسابقه...

کاملوت خواب است و در حال خروپف کردن.

کاملیا با صدای گریه ی بلند وارد می شود.

کاملوت: چی شده؟ (یک دستمال به کاملیا می دهد)

کاملیا: (توی دستمال فین می کند. در حالی که با صدای بلند دارد گریه می کند...) برنده نشدم! داورها اصلا منصف نبودند. می بایست شترهای دیگر رو

می بردم! و کارم خیلی خوبه! خب، فقط یک بار... نه خب 3 بار. 4 بار (اوووف) فقط 7 بار سکندری خوردم اما کارم خوب بود.

کاملوت: 7 بار سکندری خوردی بعد انتظار داشتی برنده شی؟ من 100 بار سکندری خوردم و برنده شدم.

کاملیا: آهای! من.. خب.. نه، این موضوع فرق می کند چونکه... ااااا. حق با توعه، داورها منصفانه قضاوت کردند. من خیلی بد بودم و شکست خوردم!

(دوباره گریه می کند، با صدای بلند)

کاملوت: این مدلی گریه کردند بوی غرور و خوددلسوزی را داره، کاملیا، بیا و با حقیقت روبرو شو.

کاملیا: (نفسی می کشد) منظورت چیه؟

کاملوت: این را به من بگو. حقیقت اینه که، من به مسیح تعلق دارم. توانایی های ما از خداوند نشئت می گیرد. او به من این استعداد ها را داده است و

هر وقت اراده کند می تواند از ما پس بگیرد... اما هیچ کدام از اینها از ارزش های او کم نمی کند و او من را دوست دارد. من در مورد هر آنچه اتفاق

می افتد عمیقاً غمگین نمی شوم و از خدا کمک می خواهم تا بهم کمک کند تا دفعه ی بعدی عملکرد بهتری داشته باشم.

(کاملیا این جملات را با کاملوت تکرار کرد)

کاملوت: احساس بهتری نداری؟

کاملیا: بله، یکم.

کاملوت: خوبه، چونکه من وسط چرتم بودم.. اما حالا... گشنه امه!

به این VBS خوش آمدید! فراموش نکنید که شجاعت خداوند را در اولویت قرار می دهد. حالا همه با هم بگویند، «شجاعت، حقیقت را آشکار می کند!»

پادشاه نبوکدنصر خواب دیده بود که یک درخت غول آسا کل زمین را تحت الشعاع خود قرار داده است. سپس درخت قطع می شود و یک پیامبران می گوید که او مجبور به علف خواری خواهد شد و ناخن هایش بسیار بلند خواهد شد. پادشاه دوستش دانیال را صدا زد و از او خواست تا خوابش را تعبیر کند، زیرا همه می دانستند که دانیال، انسان خداپرستی است و به خدا نزدیک است. خداوند تعبیر خواب را بر دانیال آشکار ساخت و تعبیر خواب این بود که پادشاه دیوانه خواهد شد و تصور خواهد کرد که یک حیوان شده است. تصور کنید که چقدر سخت خواهد بود که در برابر قدرتمندترین پادشاه جهان بایستی و این خبر بد را به او بدهی. در این مواقع چه باید کرد؟ آیا تعبیر خواب را به دروغ چیزی دیگری می گویند یا حقیقت را به او خواهید گفت؟ همه بگویند: «شجاعت، حقیقت را آشکار می سازد!»

دانیال به پادشاه حقیقت را گفت. نه تنها حقیقت را گفت بلکه به او پیشنهاد کرد که توبه کند. عیسی مسیح نیز با فضل و حقیقت آمد، او انقدر مردم را دوست داشت که با گناهان ما خود را روبرو کرد و هرگز انجام هیچ گناهی را تأیید نکرد. سپس بهایش را با به صلیب کشیدنش داد، و از ما خواست که به او ایمان بیاوریم و توبه کنیم و در خودمان تغییر ایجاد کنیم. به همین ترتیب، همه نیاز داریم تا حقیقت را به دیگران با عشق بگوییم. همه بگویند: «شجاعت، حقیقت را آشکار می سازد»

یک سال بعد، پادشاه به قصرش نگاه کرد و گفت که او این قصر را خودش و با قدرت خودش ساخته است. وقتی که در مدرسه نمرات خوبی می گیرید، وقتی از سمت مردم مورد تمجید قرار می گیرید، در خانه ای بزرگ زندگی می کنید، در ورزش توانمند هستید، یا به هر چیزی که بخواهید، میرسید، خیلی راحت ممکن است اسیر غرور خود شوید. غرور می گوید تو انجامش دادی، اما حقیقت این است که خداوند این قدرت را به تو داده است. غرور فکر می کند که این موفقیت از آن شماس است اما حقیقت این است که جلال خداوند و منافع شما در آن بوده است. همه بگویند: «شجاعت، حقیقت را آشکار می سازد»

بلافاصله بعد از این جمله غرورآمیز پادشاه، به آدمی دیوانه تبدیل شد! بیرون از کاخ زندگی می کرد و علف می خورد و موها و ناخن هایش رشد عجیبی داشتند. بعد از سالها، پادشاه به آسمان نگاه کرد و حقیقت را به زبان آورد: که خداوند بر همه زمان ها حاکم است. شاید ترسناک به نظر برسد که بپذیریم ما کنترل کننده همه چیز نیستیم و زندگیمان فقط به اختیار خودمان نیست. همه بگویند: «شجاعت، حقیقت را آشکار می سازد»

بعد از این که پادشاه به قدرت خداوند پی برد، نه تنها توانست به سلطنت خود برگردد، بلکه امپراطوری خود را توسعه داد، و به فردی بسیار قدرتمند تبدیل شد. سپس پادشاه کاری عجیب کرد. قدرتمندترین پادشاه جهان نامه ای به همه مردم روی کره زمین نوشت و یک حقیقتی را درباره ی ناتوانی انسان و ستودن قدرت الهی آشکار ساخت! وقتی که خداوند کاری در زندگی تان انجام می دهد، داستان شما ممکن است برای دیگران نیز مفید باشد، پس آن را بازگو کنید. خداوند مورد ستایش قرار خواهد گرفت و اینکار شما باعث می شود که پاداشی از سوی خداوند دریافت کنید. ما با گفتن حقیقت پیروز می شویم. همه بگویند: «شجاعت، حقیقت را آشکار می سازد»



3 کار دستی در امپراطوری کلاه بابلی



مواد اولیه

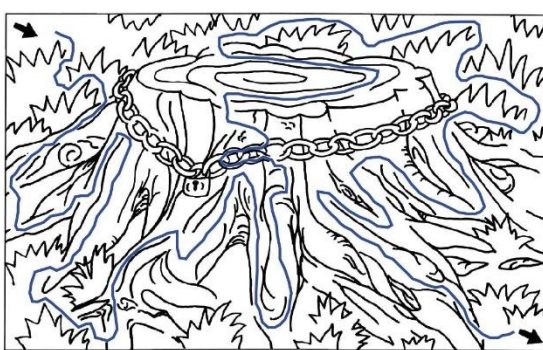
- * الگوی کاغذی
- * وسایل رنگ آمیزی
- * چسب
- * ربان پیچ دار، 50 سانتی متر

دستور العمل

- * الگو را از داخل کاغذ در بیاوریدن و آن را رنگ آمیزی کنید.
- * از بخش های نقطه چین تا کنید تا و لبه های کلاه را طوری روی هم قرار دهید که 3 لایه ی جداگانه ایجاد شود.
- * روبان پیچ پیچی را برای نگه داشتن دو طرف کلاه بر رو سر.
- * تزئین کار دستی با وسایل براق



3 کلاس درس در قصر



ت	م	ل	ح	ل	ا	ی	ن	ا	د
و	ه	ش	م	ق	ذ	ن	ا	ط	ی
ب	ا	ن	س	ی	ت	ش	ت	م	ل
ه	ش	د	ی	ق	ز	ع	ر	خ	ر
ی	د	ر	ج	ت	ی	ی	ل	د	ت
ر	ا	و	د	ش	ا	ن	ت	ق	ی
د	پ	خ	م	ل	د	ح	ا	ی	و
ن	ب	ا	و	خ	ر	ی	ب	ع	ی
ت	ر	و	ر	غ	ت	ع	ا	ج	ش



1 2 3 4 5 6 7 8



2	2	2	4	0	3	2	2	2	3
ش	ش	ش	ش	ش	ش	ش	ش	ش	ش
ش	ش	ش	ش	ش	ش	ش	ش	ش	ش
ش	ش	ش	ش	ش	ش	ش	ش	ش	ش
ش	ش	ش	ش	ش	ش	ش	ش	ش	ش
ش	ش	ش	ش	ش	ش	ش	ش	ش	ش
ش	ش	ش	ش	ش	ش	ش	ش	ش	ش
ش	ش	ش	ش	ش	ش	ش	ش	ش	ش
ش	ش	ش	ش	ش	ش	ش	ش	ش	ش
ش	ش	ش	ش	ش	ش	ش	ش	ش	ش

پرسش و پاسخ 3

1. چرا پادشاه نبوکدنصر از دانیال در مورد تعبیر خوابش پرسید؟

همه شهر از اینکه خدا با دانیال است، مطمئن بودند. دانیال نشان داده بود که به خداوند ایمان قلبی شدید دارد.

2. تعبیر خواب گویان دیگر چه چیزهایی از این خواب می توانستند تعبیر کنند که باعث شادی پادشاه شود؟

مثال های احتمالی: درخت بزرگ، سایه ی بزرگی ایجاد می کند و این یعنی ما از گرمای خورشید در امان خواهیم بود و از مشکلات رهایی خواهیم یافت.

خوردن علف می تواند به معنای گیاه خواری و اهمیت بیشتر به سلامت باشد و بلند شدن ناخن ها نیز به معنی زندگی بدون استرس می باشد.

3. شما چه چیزی دارید که از خداوند به ارمغان گرفته اید؟

جواب همه دانش آموزان را قبول کنید، و استعدادهایی که دارند، شخصیت شان و میراثی که دارند، را به آن ها به عنوان پیشنهاد ارائه دهید.

4. در پایان، پادشاه به چه نتیجه ای رسید؟

پادشاه متوجه شد که این خداوند است که مالک و سلطان تمام دوران هاست.

5. از چه روشی می توان فهمید که قدرت خداوند با قدرت دولت های کنونی ما مشابه یا متفاوت است؟

حکومت بر پایه ی ارتش است... خداوند فرشته هایش را دارد، دولت سرباز هایش را دارد. خداوند دستوراتی می دهد که می توانیم با انتخاب خودمان از آن ها پیروی کنیم یا نکنیم. دولت قوانینی دارد که همه باید از آن ها پیروی کنند. وقتی که به کار اشتباهی مرتکب می شوید، دولت مردم را تنبیه می کند، مثلاً به زندان می اندازد؛ خداوند فرزندش را برای هدایتمان به زمین می فرستد، مسیح آمد تا بهای اشتباهات ما را بدهد تا ما تنبیه نشویم. گاهی اوقات دولت ها عوض می شوند؛ خداوند هرگز عوض نمی شود. آینده ی خدا برای ما این است که در کنارش در بهشت برین زندگی کنیم، اما دولت ها هیچ کاری برای آینده ی ابدی ما نمی توانند انجام دهند.

تکالیف 3

تا پایان روز سعی کنید از گفتن کلمه ی «من» خودداری کنید. هر بار که وسوسه شدید که از کلمه ی «من» استفاده کنید، به خود بگویید « همه چیز در مورد من نیست» و عوض بر دیگران تمرکز کنید.



تئاتر با دانیال 3



معلم: دانیال به کلاس امروز ما باز هم خوش آمدید!

دانیال: متشکرم. خوشحالم که برگشتم. امروز همه یک داستان واقعی دیگه دارم. اون روز ها من به شدت مشغول کار در دربار حکومتی بودم که یک روز پادشاه نبوکدنصر من را صدا زد. او خوابی دیده بود که به نظرش بسیار به واقعیت نزدیک می آمد و نمی توانست آن را فراموش کند. خداوند از قبل به من کمک کرده بود تا تعبیر خواب پادشاه را بدانم. وقتی که جادوگران و افسونگران اینبار نتوانسته بودند تعبیر خواب را بفهمند، پادشاه من را صدا زده بود. او بهم گفت که من روح خدا را در تو می بینم. پادشاه در مورد خدای من چیز زیادی نمی دانست، اما فهمیده بود که خدا با من است. او خوابش را که در مورد یک درخت غول آسایی بود که همه زمین را تحت سلطه ی خود درآورده بود، تعریف کرد و سپس گفت که چگونه این درخت در خوابش قطع شد و با نقره ها و برنزه ها در حال سقوط بود و درباره ی فرمان پیامرسانی از بهش گفت که به او گفته بود به زودی در فضای باز زندگی خواهی کرد، شروع به علف خوردن خواهی کرد و همچون حیوانات فکر خواهی کرد. همانطور که پادشاه خوابش را داشت برایم تعریف می کرد، خداوند تعبیر خوابش را به من وحی کرد و من متوجه شدم که تعبیر این خواب، خیرهای بدی برای پادشاه است و او به زودی عقلش را از دست خواهد داد و قبل از اینکه دوباره به سلطنت برگردد، دوست خواهد داشت در بیرون از خانه زندگی کند.

معلم: خیلی کار سختیه که مجبور باشی به پادشاه خبر بد دهی. آیا از دستت عصبانی شد؟

دانیال: بله، واقعا ترسناک بود. من در تمام این سال ها اعتمادش را بخودم جلب کرده بودم، اما باز هم کار ریسکی و خطرناکی بود. اما می دانستم که بهترین چیز برایش این است که حقیقت را به او بگویم و یک فرصتی برای توبه نزد پروردگار خواهد داشت. به او پیشنهاد دادم که دست از شرارتش بردارد و پادشاهی برای مظلومان باشد. یکسال گذشت و همه تقریباً آن خواب را فراموش کرده بودند تا اینکه به طرز کاملاً ناگهانی، پادشاه عقلش را از دست داد. آنجا نبودم که بفهمم چطوری این اتفاق برایش افتاد، اما او نامه ای برای تمام قلمرو پادشاهی نوشت و موضوع را برایشان توضیح داد. او قبلاً بسیار متکبرانه فخر فروشی می کرد و دائماً اظهار می داشت که کل این پادشاهی و عظمت متعلق به اوست. بعد از مدتی طولانی، دوباره سلامتی خود را بدست آورد و دوباره به سلطنت خود بازگشت و این بار نامه ای جدید برای کل قلمرو پادشاهی نوشت و همه چیز را به آن ها توضیح داد.



معلم: یعنی به آن‌ها توضیح داد که چگونه عقلش را از دست داده بوده؟ او، احتمالا دیگه هیچ کی مثل قبل برایش احترام قائل نمی‌شده.

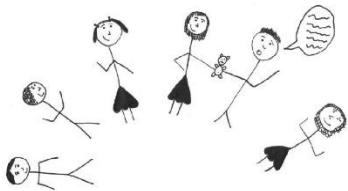
دانیال: او به شدت تحت تاثیر خدای من قرار گرفته بود و دیگر از هیچ چیز ترسی نداشت. وقتی که می‌فهمد خداوند چقدر بزرگ است، نظر خداوند تنها نظری است که برایت اهمیت پیدا می‌کند. او حقیقت را گفت و در نامه هیچ چیز را مخفی نکرده بود و به ستایش خدای اعظم پرداخته بود و ابراز داشته بود که این خداوند است که حاکم تمام حکومت‌ها و کره‌ی زمین است. این به شدت ما یهودیان را در سرتاسر امپراطوری تحت تاثیر قرار داد تا بدانیم خدا همینجاست، حتی در تعبید. بعضی اوقات فکر می‌کنیم که باید در برابر خدا بایستیم یا او ما را محدود می‌کند اما در حالی که حقیقت چیزی فراتر از این هاست.

معلم: دانیال عزیز، از اینکه امروز هم آمدی بسیار از تو ممنونیم. فردا، استر برای دیدن ما می‌آید، اما شمارو 2 روز دیگر مجددا ملاقات خواهیم کرد، درسته؟

دانیال: دوست داشتم بتوانم فردا اینجا باشم تا داستان استر را هم بشنوم، اما باید بگویم که دو روز دیگر می‌توانم در خدمت شما و همه دوستانم باشم.

فعالیت 3

هدف راستگویی



بچه‌ها دور یک دایره یا نصف دایره، بشینند. یک شی در بین این دایره پاس داده می‌شود. هر دانش آموزی که آن شیء را دریافت کرد می‌بایست در مورد خودش حقیقتی را بگوید (مثلا من موز را به خاطر بافتی که داره، دوست ندارم.) (بچه‌ها باید به حقیقت گویی در مورد خودشان ادامه دهند تا اینکه بغل دستی اش تصمیم بگیرد شیء را از او بگیرد. شیء را در حرکت نگه دارید و اجازه ندهید نوبت هر کسی بیشتر از یک دقیقه طول بکشد.

ضیافت سلطنتی

درختی از خواب پادشاه



مواد اولیه:

- موز
- میوه‌های سبز و یا سبزیجات (انگور، خیار یا کدوی حلقه شده)
- انتخاب‌های بیشتر:
- ژامبون
- هویج نواری

دستورالعمل‌ها

1. موز را در بشقاب به گونه‌ای بچینید که انگار تنه‌ی درخت است.
2. میوه‌های سبز رنگ را در بالای آن قرار دهید به گونه‌ای که انگار برگ درخت گول آسا هستند.

انتخاب‌های بیشتر:

1. دو رول از ژامبون درست کنید و طوری در بشقاب قرار دهید که انگار شبیه به بال پروانه هستند.
2. هویج نوار شده را در وسط ژامبون‌ها قرار دهید، بدنه‌ی پروانه تون هم کامل شد.

حالا از خوردن درخت خواب پادشاه لذت ببرید!





سیب زمینی داغ

یک دایره ای تمام دانش آموزان ایجاد کنید یا می توانید یک دایره از دانش آموزان دختر و یک دایره از دانش آموزان پسر شکل دهید. به آن ها یک بادکنک بدهید، یا هر شیء دیگری که دوست دارید ولی هر 15 دانش آموز یک دایره را تشکیل دهند که بازی زودتر تمام شود. وقتی که موسیقی اجرا شد، بچه ها می بایست به سرعت توپ را به یار خود پاس دهند با این هدف که نباید بادکنک دست آن ها بماند. در پایان بازی بازیکنی که توپ در دستش مانده باشد، از بازی بیرون است. بازی را تکرار کنید تا 1 برنده مشخص شود.



صورتی از بیسکویت کوکی

چندتا از بچه ها را انتخاب کنید که به روی صحن بیان و به آن ها یک عدد بیسکویت کوکی بدهید. بازی با یک کوکی بر روی سر بچه ها شروع می شود. وقتی که سوت شروع بازی زده شود، بازیکن می بایست کوکی را بر روی صورتش به گونه ای جابجا کند که بدون اینکه به زمین بیافتد، به دهانش برساند. اگر بیسکویت بیافتد، بازیکن می بازد. هر بازیکن یک دقیقه به ازای هر کوکی زمان دارد. هر بازیکنی که در کمتر از 2 دقیقه بتواند دو تا کوکی را به دهانش برساند، بازی را برده است.



4. شجاعت، دیگران را اولویت قرار می دهد

استر 3:9 : سبب نجات مردم قوم

جلب توجه کنندگان / تشویقیه 4

«شجاعت باعث می شود که دیگران را بر خود مقدم بداری»

1. از یکی از دوستانتان دعوت کنید، کف دستانتان را به هم بزنید، سپس پشت دستانتان و بعد مجدداً کف دستانتان را به هم بزنید.
2. انگشتانتان را مشت کنید و مشت هایتان را یکبار بالای سر و یک بار از پایین بهم بزنید.
3. به آسمان اشاره کنید و شانه ها و آرنج هایتان را 3 بار به سمت پایین تکان دهید.

حفظ آیه 4

اول یوحنا“ 16:3 ما معنی محبت را درک کرده ایم زیرا مسیح جان خود را در راه ما فدا کرد. پس ما نیز باید جان خود را در راه یکدیگر فدا سازیم”.

نمایش 4: مسابقه شتر زیبا

کاملیا: اووووه، خیلی استرس دارم.
کاملوت: چرا انقدر مضطربی، کاملیا؟ مطمئنم که کارت رو خوب انجام می دی.
کاملیا: هیچ راهی وجود نداره که این مسابقه زیبایی را برنده بشم! مسابقه رقص با این فرق داشت. اوه، کاش که این دماغ و پاهای بزرگ را نداشتم! همه دخترها موقع برگشتن به خونه به من به خاطر دماغ و پاهای بزرگم می خندند، حتی پسرها! چیکار باید کنم، چیکار کنم؟
کاملوت: پاهای بزرگی داری؟ خب چرا توی کیک بوکسینگ شرکت نمی کنی؟
کاملیا: هی! دارم جدی حرف می زنم، صاحبم قراره همه این جوایز را به خیریه اهدا کنه واسه همین برام مهمه که برنده بشم.
کاملوت: هیچ می دونستی که زیبایی شخصیت درونی تو خیلی مهم تر از ظاهر بیرونی توعه؟
کاملیا: واقعا؟ پس دماغ بزرگم چی می شه؟
کاملوت: به دماغت فکر نکن. تو اینجایی تا بهترین شتری باشی که می تونی و انقدر با دیگران مهربان هستی و به آن ها در مورد خدا حرف می زنی!
پس روی خصلت مهربونیت و خوش فکریبت تمرکز کن.
کاملیا: اما ظاهرم چطوره؟
کاملوت: خب، بزار یکم آرایش کنم. (کمی پودر در هوا پخش کنید، به اندازه ای باشد که بچه ها ببینند. کاملوت و کاملیا هر دو شروع به سرفه و عطسه می کنند.) شاید نه، چطوره یکم بوتاکس تزریق کنیم؟
کاملیا: نه، اینکار یک جور تقلب محسوب می شه و من را از صلاحیت لازم دور می کنه.
کاملوت: خب، می توانم برات یکم خط چشم بکشم... (کاملوت با خط چشمی در دهانش به طرز ناشیانه ای به کاملیا نزدیک می شود) حرمت نکن.
کاملیا: عططسه! نه نیاز نیست. ممنون ازت که تشویقم کردی. فکر می کنم بهتره با همین ظاهری که خدا خلق کرده در مسابقه حضور داشته باشم. روی خصلت های درونیم مثل مهربانی و خوش فکر بودنم تمرکز می کنم همانطور که تو گفتی. اوه، نوبت منه. کاملیا صحن را ترک می کند.
کاملوت: بزارین ببینم غذا کجاست، از فرسنگ ها دور می تونم بوشو حس کنم. آخه خیلی گرسنمه.
راوی: و برنده با امتیاز 19.7 کسی نیست جز کاملیا! کاملیا به خاطر پاها و بینی بزرگش که هر دو از جمله ویژگی های مهم این سری از مسابقات بود، مورد توجه داوران قرار گرفت.

درس اصلی 4

به کلاس درس خوش برگشتید! امروز یکم در مورد شجاعت یاد خواهیم گرفت. امپراطوری بابل توسط مادها و پارسی ها فتح شد. مدتی بعد، خشایار شاه یک مهمانی بزرگی ترتیب داد تا قلمرو جدید پادشاهی را به نمایش عموم بگذارد. ملکه وشتی از آمدن به این مهمانی بزرگ سرباز زد. پادشاه نیز بلافاصله او را کنار زد و بدنبال زن دیگری برای خود بود. یک زن یهودی جوان به نام اشتر که بسیار زیبا بود و روحی بسیار مهربان و آرام داشت، به عنوان ملکه ی جدید پادشاه انتخاب شد. دوستان ما را در درس قبل بخاطر دارید؟ آن ها بالاترین جایگاه را نزد خداوند دریافت کردند. این داستان نیز مشابه به همان داستان است. زیبایی اشتر و موقعیت او به عنوان ملکه، دلیل برتری او نسبت به دیگران بود. همه بگویند: « شجاعت دیگران را اولویت قرار می دهد!»

مرد شیطانی که هامان نام داشت، تصمیم گرفت تا یهودیان را قتل عام کند. او پادشاه را راضی کرد تا یک روزی تعیین کند تا به دستور او همه ی قلمروها، اقدام به کشتن یهودیان کنند. همه بسیار مضطرب بودند! عموی اشتر، مردخای، که اشتر را بزرگ کرده بود، به اشتر درباره این موضوع صحبت کرد و از او خواست تا پا در میانی کند. خیلی کار ترسناکی بود، زیرا هر کسی که بدون دستور احضار پادشاه، نزد او می رفت ممکن بود کشته شود! مردخای به اشتر یادآوری کرده بود که اگر می خواهد ملکه باشد، پس باید بتواند جان مردمانش را نجات دهد. شما باید درباره گفتن به دیگران از مسیح، جسور باشید تا آن ها نیز بتوانند از بهشت برین بهره مند شوند. یکدیگر را تشویق کنید تا به جای انجام کارهای نادرست، به پیروی از عیسی بپردازید. واقعیت را همیشه بگویید حتی اگر برایتان گران تمام شود. همه بگویند: « شجاعت دیگران را اولویت قرار می دهد!»

اشتر از مردخای و تمام یهودیان خواست تا برایش دعا کنند. وقتی که در برابر انجام کاری قرار می گیرید که به نظرتان ترسناک می آید، از خدا بخواهید تا به کمکتان بیاید! سپس اشتر موفق شد شجاعانه ترین کارها را انجام دهد و در برابر پادشاه بایستد. به خاطر آرامش عمیق او، پادشاه به گارد خود دستور داد تا با او کاری نداشته باشند و از او پرسید که چه می خواهد؛ اشتر پادشاه را به یک ضیافت دعوت کرد، سپس در آن ضیافت، از او خواست تا به ضیافت دیگری نیز ملحق شود. شاید اشتر ترسیده بود تا در مورد هامان با پادشاه صحبت کنید، یا شاید همین برنامه را ریخته بود. کسی نمی داند، اما شجاعت او تحسین برانگیز بود. اگر انقدر بترسید که مجبور بشوید بالا بیاورید، چه احساسی دارید؟ مشکلی نیست، به دستشویی بروید که بالا بیاورید، سپس برگردید و کاری که درست است را انجام دهید. وقتی که کار درستی انجام می دهید قدرت شجاعت در شما پررنگ تر و قدرت ترس کم رنگ تر می شود. همه بگویند: « شجاعت دیگران را اولویت قرار می دهد!»

پادشاه به حرف های اشتر در مورد هامان گوش کرد و دستور داد بر همان چوبه داری که هامان جهت به دار آویختن مردخای در نظر گرفته بود، به دار آویخته شود. پادشاه همچنین به یهودیان وعده داد که از آن ها حمایت خواهد کرد. برخلاف آنچه که هامان نقشه کشیده بود، یهودیان از مزایای خوبی در امپراطوری جدید، برخوردار شدند. سپس پادشاه دستور داد تا مردخای را به عنوان وزیر اعظم او به رسمیت بشناسند. شاید این داستان دقیقاً همان چیزی نباشد که از ثمره ی شجاعت شما در انجام کاری بیاید اما اگر در انجام کار خیری، شجاعانه دیگران را بر خود اولویت قرار دهید، آن وقت است که پادشاه حقیقی، مسیح، به زندگی تان شکوه و جلال می بخشد. همه حضور مسیح را در زندگی شما خواهند دید، و روزی همه آن ها خداوند را بخاطر کارهای خوب شما، ستایش خواهند کرد. همه بگویند: « شجاعت دیگران را اولویت قرار می دهد!»



کار دستی در امپراطوری 4 قاب عکس



مواد لازم

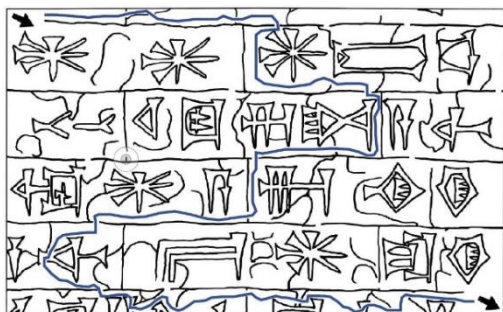
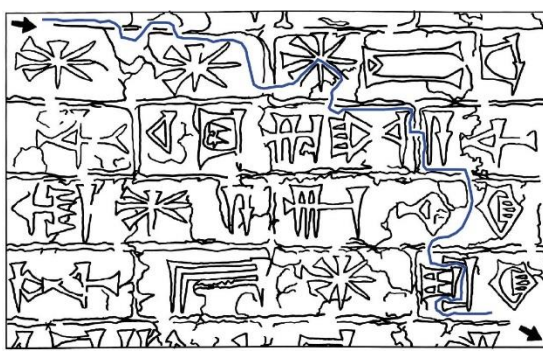
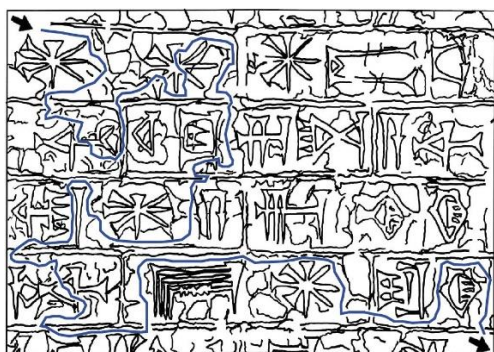
- * کاغذی از جنس فوم یا کاغذ رنگی
- * 3 کاغذ بریده شده به شکل تاج
- * چندین نامه (من شجاع هستم)
- * 1/2 نی نوشیدنی
- * روبان پیچ پیچی
- * چسب

دستورالعمل

- * کاغذ رنگی را با توجه به الگوی قاب عکس برش دهید و بخش های اضافی را جدا کنید
- * کاغذ را تا کنید و 3 گوشه از 4 گوشه ی آن را چسب بزنید. گوشه ی چهارم را برای گذاشتن یک عکس باز نگه دارید و بخش بالایی را باز کنید تا بتوانید نی را در آنجا قرار دهید.
- * عکس های چاپی موردنظر خود و یا از بچه ها بخواهید تصویر اشتر را بر روی کاغذ بکشند و آن را داخل قاب کاغذی قرار دهید.
- * قاب عکس را با جمله ی من شجاع هستم و کاغذهای رنگی شکل تاج، تزئین کنید.
- * در پایان، نی را از دوتان نواری که جهت عبور نی درست کرده اید، عبور دهید و ربان پیچ پیچی را تا کنید تا با کمک آن بتوانید قاب عکس را به دیوار بزنید.

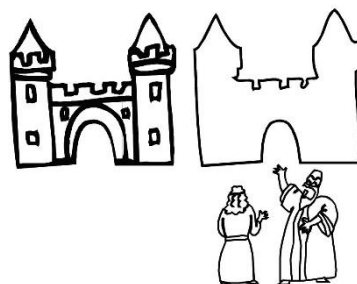
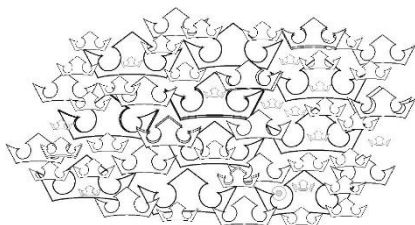


کلاس درس در قصر 4



خ	ش	ا	ی	ا	ر	ی	ا	ه	پ	ش	ی
ا	ل	ک	ی	ا	خ	د	ر	م	و	ج	ش
د	ر	ت	م	ش	پ	ن	ق	ا	ی	ن	ن
ز	ی	ی	خ	ن	د	ا	ن	ا	خ	ی	ن
ش	د	ض	ی	ع	ج	و	ب	د	ا	خ	ن
خ	ه	پ	ن	د	ر	ک	ع	ا	ف	د	ن
پ	ا	ر	س	ی	ه	ن	ش	ن	ب	و	خ





پرسش و پاسخ 4

1. اسم اشخاص حاضر در داستان امروز کتاب مقدس چه چیزهایی بودند؟
خشایار شاه، ملکه واشتی، اشتر، هامان و مُردخای
2. از چه چیزی می ترسید؟
جواب های ممکن: تاریکی، عنکبوت، مار، سگ ها، اسلحه، غریبه ها، صدای بلند، از دست دادن محبوبیت، مورد زورگویی قرار گرفتن، عوض کردن محل زندگی یا مدرسه
3. اشتر چه کار شجاعانه ای انجام داد؟
او به عنوان ملکه انتخاب شده بود، او این ریسک را کرد تا بدون گرفتن دعوتنامه ای از پادشاه، به دیدنش برود و جان خود را به خطر انداخت.
4. شما چه کار شجاعانه ای می توانید انجام دهید؟
در مورد ایمانتان به خداوند به دیگران بگویید، در مدرسه در برابر زورگویان بایستید، با والدین خود صادق باشید.
5. چرا خشایار شاه بلافاصله دستوری که هامان در مورد آن با او صحبت کرده بود را عوض کرد: یک روز خاص برای کشتن همه یهودیان امپراطوری بابل توسط مادها و پارس ها فتح شد و قوانین آن ها تغییر ناپذیر بود.

تکلیف 4

شجاعت را تمرین کنید و به اطرافیان در مورد مسیحی بودنشان سخن بگویید



نمایش با دانیال 4



معلم: امروز یک شخص محترم دیگری به دیدن ما آمده است. همگی لطفاً به اشتر خوش آمدید بگویید!

اشتر: سلام به همه، خوشحالم که اینجا در کنار شما هستم.

معلم: ما امروز قراره در مورد داستان شما بشنویم. می توانی بهمون بگی که چطوری ملکه شدی؟

اشتر: من با عموم مردخای زندگی می کردم کسی که تا زمانی که پادشاه ملکه اشتی را به دلیل نافرمانی در مقابل همه اشرافیون، از ملکه بودن برکنار کرد، زحمت نگهداری از من را کشیده بود. همه دختران برای مسابقه ای که شبیه به مسابقه دختر زیباست، به کاخ دعوت شدند. من از اینکه مردخای را ترک کنم، می ترسیدم، اما او من را تشویق کرد. ما یک سال تمام را صرف آماده سازی و کارهای ترمیم زیبایی کردیم. بعضی دخترها بدجنس بودند، بعضی ها شیرین و دوست داشتنی و خیلی ها از من زیباتر بودند. اما من سعی کردم به پیشنهادهای شخصی که مسئول ما بود، گوش کنم و آن ها را در زمان ملاقات با شاه رعایت کنم. نمی دانم چرا من را انتخاب کرد، اما خیلی سریع متوجه شدم که ملکه ی قصر شده ام.

معلم: واو، رویا به حقیقت پیوست! زندگی به عنوان ملکه چطور است؟

اشتر: به پادشاه خدمت می کنم و معمولاً با او به ضیافت و رویدادهای مختلف می روم و به میزبانی از همسران مقاماتی که از سراسر امپراطوری می آیند، می پردازم.



معلم: چه اتفاقی برای هامان افتاد؟

اشتر: او پادشاه را وادار کرد تا دستوری بدهد که همه یهودیان در یک روز مشخص قتل عام شوند. من برای مردم می جنگم، اما هیچ کس در قصر از این موضوع خبر ندارد چون که من به هیچ کس نگفته ام که یهودی هستم. هامان برنامه ریخته بود که عموی من را بکشد و او را از یک چوب دار بسیار بلند که در خانه اش قرار داده بود، آویزان کند. اما شبی که نزد پادشاه رفت تا از پادشاه بخواهد به قولش عمل کند، پادشاه در حال فکر کردن به اتفاقات گذشته بود و یادش آمد که بُردخای چطوری جانش را در گذشته نجات داده است و دستور داد به جای اینکه هامان مردخای را بکشد، او را با لباس اشرافی سوار بر اسبی کند و دور شهر بچرخاند و اعلام کند که این مرد مایه ی افتخار پادشاه است.

معلم: اینکار باعث شد که مردمت نجات پیدا کنند؟

اشتر: نه، زیرا دستورات وضع شده در امپراطوری مادها و پارس ها، غیرقابل تغییر هستند. ما همچنان در خطر بودیم.

معلم: خب پس چه کاری انجام دادی؟

اشتر: مردخای من را دوباره تشویق کرد که نزد پادشاه بروم و از او درخواست کمک کنم. با وجود اینکه ملکه هستم اما اجازه ندارم بدون اعلام دعوت نامه از سوی شاه، به دیدنش بروم و مجازات اینکار مرگ است. اما مردخای بهم گفت شاید خداوند تو را فقط برای انجام اینکار در جایگاه ملکه قرار داده است و از من خواست تا شجاع باشم. تمام یهودیان به خاطر من چند روز روزه گرفتند و به عبادت پرداختند. سپس من لباس های مناسب را پوشیدم و نزد پادشاه رفتم. با وجود اینکه تلاش می کردم عادی به نظر برسم اما تمام بدنم می لرزید. پادشاه لیخندی زد و عصای پادشاهی خود را به معنای اینکه گارد شاهنشاهی اجازه ی ورود من را می توانند بدهند، بالا برد، آن لحظه بود که نمی توانستم روی پاهایم بایستم. سپس از پادشاه و هامان دعوت کردم تا به یک ضیافت برویم؛ بعد از اینکه یک دعای کوچکی خواندم با شاه در مورد دستوری که داده است و مردمان بی گناه صحبت کردم. هامان وزیر از فرماندهان اعظم پادشاه بود و می ترسیدم که او را بر من و مردمانم ترجیح دهد. اما پادشاه خشمگین شد و دستور داد تا هامان را بر روی همان چوبه ی داری که برای مردخای در نظر گرفته بود، آویزان کنند. سپس از مردخای خواست که در جایگاه هامان، به عنوان وزیر اعظم مشغول به کار شود و اینگونه بود که مردمان ما در امان ماندند.

معلم: از اینکه امروز پیش ما بودی، ممنونیم

اشتر: ممنم از شما سپاسگزارم.

فعالیت 4

دیگران را اولویت قرار بده

برای اینکه به دیگران یاد بدهی که چطوری می توانند دیگران را اولویت قرار بدهند، یک توپ کاغذی درست کن و از گروه بخواه که توپ را به سمت یکدیگر پرتاب کنند. توپ به دست هر کسی رسید، باید یک روشی که از طریق آن می توان دیگران را بر خودت اولویت قرار بدهی را بگوید. مثلا وقتی من به هم کلاسی ام اجازه می دهم که زودتر از من وارد کلاس شود، او را بر خودم اولویت قرار می دهم.

ضیافت سلطنتی 4

قلب بزرگ ملکه

مواد لازم:

- یک قالب قلبی و یا یک عدد کارد جهت بریدن
- یک اسلایس از یک میوه
- سیخ های چوبی
-

دستورالعمل:

1. میوه را با کمک قالب قلبی به شکل قلب های کوچک در بیاورید. اگر قالب ندارید، با استفاده از کارد سعی کنید میوه در بیاورید.
2. قلب هایتان را روی هم داخل سیخ های چوبی کنید.

حالا از خوردن این قلب های زیبا و غنی به یاد قلب بزرگی که ملکه اشتر داشت، لذت ببرید!





بینگو لینگو

با کمک کلاس، لیستی از 50 الی 60 کلمه از کلمات کلیدی درس ملکه اشتر را در بیاورید. لیست کلمات را جایی که قابل خواندن برای همه باشد، قرار دهید. هر کلمه را برمجدا روی کاغذ کوچکی بنویسید، آن را تا کنید و آن را داخل یک قوطی یا ظرفی ببندید. هر کدام از بچه ها بینگو کارت خودش را ایجاد کنند، یک کاغذ را دو بار از هر سمت تا کنند تا 16 مستطیل ایجاد شده را مشاهده کنند. بر روی هر مستطیل یک کلمه بنویسند. لوبیا، سنگ و غیره. می توانید از ماژیک برای اینکار استفاده کنید. می توانید از آن کاغذ چندین بار استفاده کنید و یا آن را با هم بازی تان عوض کنید. معلم یک کلمه را از داخل قوطی در میاورد و آن را با صدا بلند می خواند. هر کدام از بچه ها که آن کلمه را داشتند، دور کلمه را با ماژیک خط می کشند. اولین دانش آموزی که همه کلمات کارت خود را خط بکشد، برنده ی بازی «بینگو لینگو» است.



مسابقه شتری

بچه ها را به تعداد مساوی به گروه های 10 الی 15 نفره تقسیم بندی کنید. برای شروع باید با فاصله های مشخصی از همدیگر قرار بگیرند. هدفی را در آن سمت اتاق در نظر بگیرید. برای شروع بازی، نفر اول صف شروع به دویدن همچون شتر می کند و به سمت هدف حرکت می کند، بعد از اینکه به هدف رسید برمی گردد و به سمت هم تیمی اش می رود وقتی به او دست زد، هم تیمی اش همان کار را باید مجددا انجام دهد، تیمی که زودتر همه ی بازیکنانش را به هدف برساند، برنده است. با عوض کردن نوع دویدن، بازی را تغییر دهید: پریدن بر روی یک پا و غیره.



5. شجاعت باعث ثابت قدمی می شود.

دانیال 6: عبادت های روزمره و قفس شیر

جلب توجه کنندگان / تشویقیه 5

«شجاعت در ثابت قدم بودن است»

1. با یک همبازی، هر دو دست خود را به هم بزنید
2. دست ها را ضربدری کنید و دوباره کف دست ها را به هم بزنید
3. اولین کف زدن را تکرار کنید
4. کف دست های راست را به هم بزنید، سپس کف دستهای چپ را به هم بزنید
5. با یک کف زدن با دو دست، به کار خود خاتمه دهید.

حفظ آیه 5

عبرانیان“ 36:10 شما به صبر بیشتری احتیاج دارید تا اراده خدا را انجام داده، برکات موعود را به دست آورید”.

نمایش 5: کاروان شتر

کاملیا: اوه، این خورشید سوزان بیابان واقعا داره به پوس زیبای من آسیب می رسونه!
کاملوت: خوب با یه چیزی پوشانده ایش.

کاملیا: می دانم، اما این خیلی خز داره و باعث می شه گرم بشه. چرا ما اینجا بیم؟ دلم می خواد به سرزمین پارس، خانه ام، برگردم. چقدر دیگه پیاده تا کاروان فاصله است؟

کاملوت: تمام روز و می دونی که فردا قراره چیکار کنیم؟
کاملیا: پیاده روی؟

کاملوت: درسته! و روز بعدی چی، حدس می زنی؟
کاملیا: باز هم پیاده روی؟

کاملوت: درسته!! از کجا می دونستی؟

کاملیا: ایااااا! هر روز صبح بیدار می شیم یه چیز مشخصی می خوریم و بعد با هم دعا می کنیم، بعدش پیاده و پیاده راه می رویم، بعدش یه جایی برای ناهار می ایستیم و یه چیز تکراری می خوریم و بعد دوباره دعا می خوانیم، دوباره راه می ریم و راه می ریم، شب هم یه جا اطراق می کنیم و دوباره همون چیزها رو می خوریم و عبادت می کنیم و بعد می خوابیم. من واقعا از انجام دادن این کارهای تکراری خسته شدم! حتی شب ها خواب پیاده روی می بینم. می دونی چیه؟ خیلی تشنه ام! چیزی که هیچ وقت تا به حال تجربه اش نکردم. می تونی تمامش کنی؟

کاملوت: چی؟ دلت می خواد دیگه ادامه ندی؟ ببین... هیچ آبی نیست. نگاه کن! هیچ آبی اینجا نیست. اون دور دور هارو نگاه کن باز هم آبی نمی بینی. ما نباید متوقف بشیم.

کاملیا: اوه... یا حداقل هر باری که توقف می کنیم، دعا نخونیم؟! خیلی کسل کننده است. علاوه بر آن، اکثر کاروان دیگه دعا نمی خوانند و فکر می کنند که ما عجیب غریبیم. چه فایده ای داره اینکار؟

کاملوت: این کار برای سرگرمی نیست. ما توی همه زمان ها به خدا نیاز داریم!
کاملیا: بیشتر از آب؟

کاملوت: بله! بیشتر از سان اسکرین و حتی گوشی موبایل.

کاملیا: خب، به زودی من کم میارم و تو مجبور میشی من رو کول کنی.

کاملوت: آهای! منم تشنه ام. فقط سعی کن ادامه بدی، یک قدم توی هر لحظه.
راوی: مدتی بعد، آن ها به واحه رسیدند.

کاملیا: اوف! فکر می کردم قراره بمیریم!

کاملوت: (در حال جویدن) همه ی ما نزدیک بود بمیریم!!! (بینی خود را برای خوردن غذا کمی بالا می برد)

کاملیا: آهای، شنیدی بقیه شترها داشتند چی می گفتند؟

کاملوت: اوناهایی که مدارکی از ایالت های دیگه دارند را می گی؟

کاملیا: بله، دیروز قبل از ما رسیدند و داشتند در مورد انواع مارها و راهزنان و طوفان های شنی که در طی مسیر باهانش برخورد داشتند، صحبت می کردند.

کاملوت: و عطسه ها و بی حسی انگشتان پا و (نفس نفس می زند!) و بدون داشتن وای فای! (به غذا خوردن ادامه می دهد)
کاملیا: نمی دانم که آگه خدا مراقبمون نبود، چی می شد. آهای، می دونی چیه؟ حالا توی دوحه با آب و غذا احساس خیلی بهتری دارم. .. و حالا خیلی راحتتر می تونم با خدا حرف بزنم. مثل این می مونه که وقتی یک کار سختی داری انجام می دی باید پشتکار داشته باشی و وقت بیشتری را با خدا بگذرونی و توی روزهای آسان خدا را فراموش نکنی.
کاملوت: بله، منم باهات موافقم. آهای چیزی نمی خواهی بخوری؟ من که خیلی گشنه امه.

درس اصلی 5

به مدرسه VBS خوش آمدید! ما در این هفته انواع شجاعت را آموختیم. امروز خواهیم آموخت که شجاعت ثابت قدم است»، همه بگویند، «شجاعت، در ثابت قدم بودن است!» ثبات قدم یعنی ادامه دادن به انجام کارهای خوب. مهم نیست دیروز چه کاری انجام دادید. اگر در پیروی از مسیح موفق بودید، تبریک می گوئیم! اما به دیروز اکتفا نکن؛ امروز هم کارهای خوب انجام بده. اگر امروز در پیروی از مسیح موفق نبود، نگران نباش، او بهای گناهان ما رو داده است. اما اجازه نده که کار اشتباه دیروزت، مانع تو از انجام کارهای خوب در روز جاری شود! همه بگویند «شجاعت، در ثبات قدم بودن است»

شجاعت فقط خداوند را برای یک روز در اولویت قرار نمی دهد بلکه هر روز خداوند را در اولویت قرار می دهد. فقط یک روز به خدا ایمان نداری بلکه همه روزها به او ایمان دارید. فقط یک بار راست نمی گوئید، بلکه تلاش می کنید همیشه راستگو باشید. و فقط یک بار دیگران را اولویت قرار نمی دهید، بلکه همیشه اینکار را پیشه کار خود می کنید. مسیح به ما گفت که همیشه خدا رو در اولویت قرار دهید تا از این طریق همیشه کارهای خوب انجام دهیم. دانیال، که به ما در درس 1 چیزهای زیادی آموخت، روزی سه بار به عبادت خداوند می پرداخت و هیچ وقت از اینکار سرباز نزد و همزمان در دستگاه حکومتی مشغول به کار بود و انقدر کار خود را خوب انجام می داد که داریوش (پادشاه) قصد داشت او را به عنوان جایگزین اول پادشاه انتخاب کند، اینکار باعث حسادت خیلی ها شده بود به گونه ای که پادشاه را تحریک کردند تا با غیرقانونی خواندن نماز، فرمان دستگیری دانیال را از او بگیرند. همه بگویند : «شجاعت در ثابت قدم بودن است»

دانیال به جای اینکه از دستور پادشاه بترسد، به عبادت خدا می پرداخت و مثل قبل روزی 3 بار به عبادت خداوند می پرداخت. وقتی که با خدا آشنا می شوید و متوجه می شوید که هیچ کس بزرگتر و قدرتمندتر از او نیست، متوجه خواهید شد که همه خوبی ها از سوی اوست و حتی در شرایط سخت به عبادت او خواهید پرداخت. یک روز، دانیال در حال عبادت بود و از خداوند درخواست کمک کرد. درست در همان لحظه، دشمنانش او را گرفتند و او را به حکم اینکه نماز خواندن غیرقانونی است، دستگیر کردند. دانیال در حال درخواست کمک از خدا بود، درست زمانی که دستگیر شد! حتی داریوش شاه نیز از دستگیری او ناراحت بود و سعی کرد تا جانش را نجات دهد، اما کاری از دستش دیگر بر نیام. بعضی اوقات در زندگی ما، دور و بر خودمان را نگاه می کنیم و می بینیم که هیچ چیزی نیست که به ما در حل مشکلاتمان کمک کند. درس روز دوم را به خاطر دارید؟ تحت هر شرایطی به خدا اعتماد کنید، زیرا خداوند دارای هوش نامتناهی است و خیلی خلاقانه می تواند راهی را پیدا کند که به عقل و هوش هیچ کس نمی رسد. همه بگویند : «شجاعت در ثابت قدم بودن است»

دانیال به داخل قفس 3 شیر انداخته شد و به مدت یک شبانه روز آنجا زندانی شد. چقدر ترسناک! تا حالا یک شیر را از نزدیک دیده اید؟ حتی غرش شیر از دور می تواند زمین را بلرزاند. اما خداوند با فرستادن فرشته ای به قفس از او در برابر شیرها محافظت کرد، دهان شیرها را بست تا نتوانند دانیال را بخورند. صبح، پادشاه آمد و دانیال را سالم پیدا کرد. او دشمنان دانیال را به داخل قفس انداخت و شیرها آن ها را قبل از اینکه به داخل قفس بیافتند، یک لقمه چپ شان کردند. در همین لحظه، داریوش به کل امپراطوری دستور داد تا به خدای دانیال احترام بگذارند و دانیال را به جایگاه بالاتری در امپراطوری خود ارتقا داد. همه بگویند : «شجاعت در ثابت قدم بودن است»

با دانستن اینکه خدا کیست، کسی که بسیار قدرتمند است و تمام امپراطوری ها از آن اوست، یاد می گیریم که به او ایمان آوریم و تحت هر شرایطی به عبادت او او بپردازیم. برای درک بهتر و آشنا شدن بهتر با خداوند، نیاز داریم تا شبانه روز وقت مان را با او سپری کنیم. درست مثل همان کاری که دانیال انجام داد. کتاب مقدس را بخوانید، عبادت کنید، برایش آواز بخوانید حتی وقتی که تنها هستید. با انجام اینکارها بیشتر با عظمت خداوند آشنا خواهید شد و برای او شجاعت خواهد شد. همه بگویند : «شجاعت در ثابت قدم بودن است»





کادستی در امپراطوری 5

ماسک شیر



مواد اولیه

- * کاغذ برای ماسک شیر
- * کاغذ رنگی و یا فومی به رنگ زرد برای صورت شیر
- * کاغذ رنگی یا فومی نارنجی برای ابروها و دماغ
- * کاغذ رنگی و یا فومی سفید برای دهان شیر
- * روبان پیچ پیچی، 50 سانتی متر
- * مداد رنگی
- * چسب

دستور العمل

- * ابتدا دور سر شیر را ببرید و آن را رنگ کنید
- * فوم/کاغذ رنگی زرد را روی کاغذ قبلی بچسبانید
- * روی کاغذ زرد، دهان و بینی را بچسبانید. گوش ها و همچنین ابروها را هم مطابق با عکس بچسبانید.
- * روبان را تا کنید و آن را از سوراخ ها رد کنید و آن را با توجه به اندازه ی سرتان، تنظیم کنید و سپس گره کنید.

کلاس درس در قصر 5



خ	ش	ن	و	ا	ق	ی	ع
ب	م	ی	ا	ن	ی	ر	ف
د	ا	ه	ر	ن	ی	ق	ز
ا	م	ا	ر	ا	م	ا	ا
ن	ا	ن	ا	ن	ا	ن	ا
ن	ی	ه	ا	و	ع	ن	ا
ا	ی	ق	د	ر	ک	ا	ظ
ا	ی	ن	ا	ی	ا	ب	و
ا	ی	ب	د	ر	ی	د	ا
ا	ی	ب	د	ر	ی	د	ا
ا	ی	ب	د	ر	ی	د	ا
ا	ی	ب	د	ر	ی	د	ا
ا	ی	ب	د	ر	ی	د	ا
ا	ی	ب	د	ر	ی	د	ا

4	2	14
9	15	3
1	11	8
10	5	7
12	13	6





پرسش و پاسخ 5

1. "ثابت قدم بودن" یعنی چی؟
یعنی هیچ وقت تسلیم نشوید و حتی در شرایط سخت به انجام کاری که فکر می کنید درست است، ادامه دهید. دانیال هیچ وقت از عبادت دست برنداشت.
2. شیرها وقتی خیلی گرسنه بودند، چرا دانیال را نخوردند؟
خداوند فرشته ای برای دانیال فرستاده بود تا دهان شیرها را ببندد و آنها نمی توانستند هیچ چیزی بخورند.
3. پادشاه داریوش در این شرایط چه احساسی باید می داشت: وقتی او را فریب دادند تا نماز خواندن را غیرقانونی اعلام کند؟ وقتی که دانیال آسیب ندید؟ وقتی که تصمیم گرفت که دشمنان دانیال را به داخل قفس شیرها بیاندازد؟
جواب های احتمالی: احساس غرور و افتخار که قراره به جای خدای حقیقی او را ببرستند، از اینکه قرار بود دانیال بمیرد، بسیار ناراحت بود، از دست افسران (دشمنان دانیال) بسیار خشمگین بود که او را فریب داده بودند تا به دانیال آسیب برسانند.
4. بعد از اینکه پادشاه دانیال را از قفس بیرون آورد، چه اتفاقی افتاد؟
پادشاه به مردم گفت تا خدای حقیقی را ببرستند. دانیال را به جایگاه بالاتری ارتقا داد دشمنان دانیال توسط شیرها خورده شدند.
5. چه اتفاقی افتاد بعد از اینکه شاه دانیال را از لانه بیرون آورد؟
پادشاه به همه مردم گفت که خدای دانیال را احترام بگذارند. دانیال به مقام بالایی در پادشاهی ارتقا یافت. دشمنان دانیال توسط شیرها خورده شدند.

تکالیف 5

درست مثل کاری که دانیال انجام می داد، روزی 3 بار به عبادت خدا بپردازید.



نمایش با دانیال 5



معلم: دانیال عزیز، به اینجا باز هم خوش آمدی.

دانیال: متشکرم. من هم خوشحالم که یک روز دیگه اینجا هستم. ملاقات با ملکه اشتر چطور بود؟

معلم: کلی به ما و بچه ها خوش گذشت. امروز چیزهایی در مورد تو و شیرها شنیده ایم. درسته؟

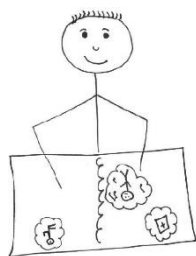
دانیال: بله درسته. یک شب با چند تا شیر در قفس بودم. تا اینجا، فقط داستان هایی تعریف کردم که پادشاه نبودکنصر دستور داده بود. بعدها، مادها و پارس ها بابل را تصاحب کردند. دوباره، قدرت تغییر کرد و انگار دوباره به اسارت رفته اید و باید با سیستم قانون گذاری و فرهنگ جدید آشنا شوید. اما داریوش شاه برای من یادداشتی فرستاد و من و دو نفر دیگر را به عنوان مسئول چند ایالت مختلف منصوب کرد. بعد از مدتی، او تصمیم گرفت تا من را به عنوان پادشاه کل امپراطوری اعلام کند. بقیه افسران حسادت کردند و تصمیم گرفتند تا از شر من خلاص شوند. وقتی داشتم از جایی رد می شدم شنیدم که داشتند نجوا می کردند و نقشه می ریختند. یک روز، داریوش شاه دستور داد که هیچ کس به مدت یک ماه اجازه ندارد هیچ کسی و هیچی چیزی جز داریوش شاه را عبادت کند و جزای سرپیچی از این دستور این است که به قفس شیر انداخته می شود. مردم معمولاً تلاش می کنند تا چیزهای کوچک را عبادت کنند. این بار قرار بود یک موجود زنده را عبادت کنند. این موضوع برای من کاملاً پوچ و بی معنا بود. اما در امپراطوری جدید این دستور وضع شده بود و قابل تغییر هم نبود. در یکی از روزها، در حال عبادت خداوند بودم و داشتم از او درخواست کمک می کردم که یک گروه از افسران شاه به خانه ام وارد شدند و من را در حال عبادت دستگیر کردند. آنها من را نزد داریوش شاه بردند. او قلبش شکست وقتی آنها بهش گفتند که من در حال عبادت خداوند حقیقی خودم بودم. من دعا می کردم که زودتر از این شرایط خارج شوم تا بتوانم دوباره به پادشاه جدید خدمت کنم و برای صلاح مردم تلاش کنم.



پادشاه کل روز را به فکر پیدا کردن راهی برای نجات من بود. من هنوزم نمی دانم که او چرا انقدر به من لطف داشت. اما شب، وقتی که مشخص شد هیچ راهی برای نجات من وجود ندارد، آن ها من را در قفس شیرها انداختند. هرگز اونجا را فراموش نمی کنم، بو و گرمای آن شیرهای بزرگ فراموش نشدنی است. حتی یک غرش کوچک آن ها باعث می شد زمین بلرزد. اما آن ها هرگز به سمت من حمله ور نشدند و تلاش نکردند که من را بخورند. احتمالاً خداوند برایم فرشته ای فرستاده بود تا جان من را نجات دهد، درست مثل همان اتفاقی که برای دوستان من در کوره آتش افتاد. سحرگهان صدای پادشاه را شنیدم که می پرسید آیا حالم خوب است یا خدا نجاتم داده است. به او درباره ی فرشته ای گفتم که دیشب باعث نجاتم شده و به او توضیح دادم که من هیچ کار اشتباهی انجام نداده ام. پادشاه هم دستور داد تا دشمنان من را به داخل قفس بباندازند، و شیرها نیز فوراً آن ها را خوردند. سپس او دستوری نوشت تا همگی خدای حقیقی را پرستش کنند. می بینید دوباره خداوند قدرتش را به پادشاهی نشان داد که او را نمی شناخت و دوباره دیدیم که خداوند حتی در تبعید نیز کنار ماست.

معلم: شنیدن این حد از استقامت در عبادت از خداوند، بسیار برای ما باعث دلگرمی است.

دانیال: فراموشی کار آسانی است اما حقیقت اینه که من هر روز به خدا نیاز دارم. او واقعا همیشه به من کمک می کند و من سپاسگزار او هستم.



فعالیت 5

تنظیم وقت

به هر کدام از بچه ها، یک کاغذ بدهید. اجازه دهید که به زمان های آزادشان در طول هفته که می توانند، آن زمان را به عبادت خداوند، نماز خواند، خواندن کتاب مقدس بپردازند، فکر کنند. به آن ها کاغذی بدهید تا افکار خود را بر روی کاغذ بنویسند یا ترسیم کنند و آن ها را تشویق کنید تا از وقت آزاد خود برای عبادت خداوند وقت بگذارند. در وهله ی اول می توانند فقط 2 دقیقه برای خدا وقت بگذارند و به مرور زمان افزایش دهند.

ضیافت سلطنتی 5

شیر



مواد اولیه:

- میوه های زرد به انتخاب خودتان (پای سیب، انبه و غیره)
- میوه های نارنجی یا سبزیجات (قطعات نارنگی یا نوارهای هویج)
- یک تکه موز (برای گوش ها)
- یک چاقو
- بلوبری یا زغال اخته

دستورالعمل ها:

1. با چاقو یک دایره از میوه زرد رنگ خود ببرید تا سر شیر را تشکیل دهد.
2. میوه های نارنجی و یا سبزیجات را به عنوان یال شیر در نظر بگیرید.
3. دو تا تکه موز را به عنوان گوش های شیر در نظر بگیرید.
4. بلوبری ها یا زغال اخته ها را هم جای چشم های شیر قرار دهید.
5. برای سیبیل های شیر نیز از نوارهای هویج استفاده کنید.

حاضر شد! اکنون می توانیم به یاد شجاعت دانیال، شیر خوشمزه ای را نوش جان کنیم.





بازی های باغچه ای 5



چهره ها و ژست ها



روی کاغذ کوچکی اسم شخصیت ها و اجسام داستان های بابل را در این مدرسه بنویسید، مثلا دانیال، اشتر، پادشاه نبوکدنصر، آتش، شیر و غیره. تکه های کاغذ را در ظرفی ببندازید. 2 تا تیم تشکیل دهید. یک نفر از هر گروه به روی صحن می آید و یک کاغذ بر می دارد و با توجه به کلمه ی روی کاغذ مشخص می شود که چه ژستی باید بگیرد. دو تا از بچه ها باید بدون اینکه حرفی بزنند با درآوردن شکلک شخصیت مربوطه را نشان دهند و بقیه بچه ها نیز باید حدس بزنند. بازی را تکرار کنید و بچه ها جابجا شوند و تیمی که حدس های درست بیشتری زده باشد برنده است.

برج لیوانی



چند تا تیم تشکیل دهید و یک نماینده از هر تیم بفرستید تا در برابر تیم اجرا کند. به هر بازیکن تعداد مشخصی لیوان پلاستیکی بدهید و چشمان آن ها را با چشم بند ببندید. بازیکن ها می بایست با لیوان ها یک برج بسازند، اگر برجشان فرو بریزد، آن بازیکن می سوزد. بازیکنی که بتواند بدون ریخت برجش، با تمام لیوان ها برج را بسازد، برنده بازی است.

